

سیاست خارجی آمریکا در برابر برنامه هسته‌ای ایران: تاملی از پنجره واقع‌گرایی تهاجمی

نویسندگان: سید اسدالله اطهری *

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۳۰

بابک مشهدیان **

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۷/۷

چکیده

امروزه هیچ فن آوری در جهان به اندازه فن آوری هسته‌ای با موضوعات سیاسی و امنیتی و حتی تجاری عجین نشده است. به همین دلیل پذیرش حق قانونی کشورها برای تولید سوخت هسته‌ای از نظر غربی‌ها، نشأت گرفته از «نیت رهبران» و نه «حق و حقوق قانونی» آنان است. کشوری که در اردوگاه متحدین غرب قرار داشته باشد، بدون هیچ تعهدی می‌تواند سوخت سلاح هسته‌ای تولید کند. در مقابل، اگر کشوری مانند ایران سیاست به چالش کشیدن رفتارهای دوگانه غرب و نظم حاکم جهانی را در پیش بگیرد، به تلاش برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای و برهم زدن امنیت بین‌المللی متهم می‌شود. در حالی که ایران در دوران شاه عضو از اردوگاه غرب به رهبری آمریکا به شمار می‌رفت و بدین خاطر آنها از برنامه هسته‌ای ایران حمایت کامل می‌کردند، امروزه آمریکا معتقد است نمی‌توان به ایران اجازه دسترسی به فن آوری هسته‌ای را داد؛ زیرا این فن آوری ایران را به قدرت منطقه‌ای که در برابر منافع و سیاست‌های آمریکا قدامت کرده است، تبدیل خواهد کرد. بنابراین، از دید آمریکا بهترین فرصت در شرایط فعلی برای رهایی از رژیم ایران، همانا استفاده از مساله هسته‌ای این کشور می‌باشد. لذا، به نظر می‌رسد اعمال فشار، منزوی ساختن، تضعیف و براندازی یا تغییر رژیم، سیاست و راهبرد نهایی و پنهان ایالات متحده در برابر نظام جمهوری اسلامی ایران است.

واژگان کلیدی: واقع‌گرایی تهاجمی، برنامه هسته‌ای ایران، آمریکا، رفتار دوگانه، هژمونی

* پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای از دانشگاه علامه طباطبایی

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسراییل‌شناسی، سال سیزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۱، ص ۳۸-۱.

امروزه ایران بنا به ماهیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی و به واسطه ژئوپلیتیک خود به یکی از اهداف سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده است؛ بدین معنی که نخست اینکه، نظام سیاسی ایران با مجموعه تعاریفی که آمریکا از نظام سیاسی مطلوب دارد، تطابق ندارد. بر اساس تقسیم‌بندی «جان راولز»، در خصوص کشورها (کشورهای دموکراتیک، نجیب غیردموکراتیک و یاغی و سرکش)، کشورهای یاغی قادر به ائتلاف نیستند. آنها در داخل خود اندیشه‌هایی ندارند که از آن به عنوان مبنایی برای ائتلاف در سیاست خارجی استفاده کنند. بنابراین، ایران نباید صرفاً گمان کند تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و هسته‌ای [به زعم آمریکا و غرب] باعث حمله به یک کشور خواهد شد؛ چرا که آنان مدعی‌اند قبل از هر چیز، این نکته را مد نظر دارند که کدام کشورها دموکراتیک و کدام غیر دموکراتیک هستند. اگر کشورها در صحنه جهانی از خود رفتار عقلایی نشان دهند، به‌رغم داشتن سلاح‌های کشتار جمعی مورد تهاجم واقع نمی‌شوند. ولی برعکس، اگر کشورهایی با وجود نداشتن سلاح کشتار جمعی، رفتار غیر عقلایی از خود بروز دهند در معرض خطر تهاجم قرار می‌گیرند.^۱ دوم اینکه، ایران به واسطه ژئوپلیتیک خود، پتانسیل‌ها و امکانات هژمون منطقه‌ای شدن را دارد. ولی این امر برخلاف امنیت مطلق و حداکثرسازی قدرتی است که دولت آمریکا آن را دنبال می‌کند. در فضای کنونی نظام بین‌الملل، آمریکا استفاده و یا تهدید به استفاده از نیروی نظامی را موثرترین ابزار در برخورد با مخالفان و دشمنان خود می‌داند. تامین منافع آمریکا در منطقه (تامین امنیت اسرائیل، تامین امنیت خطوط انتقال نفت و کنترل صادرات آن، مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی، کسب منافع اقتصادی از طریق فروش مصنوعات نظامی و صنعتی، حضور نظامی در منطقه و ...) این کشور را ناگزیر به رویارویی با ایران (از طریق اعمال تحریم‌های سیاسی و اقتصادی گسترده یک‌جانبه و چندجانبه که بعد از ارسال پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت محقق شد و در صورت لزوم استفاده از حربه نظامی) می‌نماید تا از این راه از ظهور قدرت هژمونی در منطقه جلوگیری نماید.

آمریکا چه در خلیج فارس و چه در کشورهای حاشیه آن همواره مانع تحرک ایران می‌شود. این کشور در پی نادیده گرفتن جایگاه طبیعی ایران در نظام منطقه‌ای بوده است تا رقابت

منطقه‌ای ایران و فضا سازی در جهت توسعه حوزه نفوذ ایران را کاهش و در عوض زمینه توسعه نفوذ رقبای ایران را افزایش دهد؛ عربستان و شورای همکاری خلیج فارس در جنوب، پاکستان در شرق، ترکیه در غرب و آسیای مرکزی و قفقاز در شمال. هدف از این اقدامات کاهش جایگاه منطقه‌ای ایران می‌باشد؛ یعنی همان چیزی که ناشی از موقعیت جغرافیایی ایران است.^۲ فشار آمریکا به هم‌پیمانان خود در جهان و منطقه و امنیتی کردن اغلب مناسبات، مانع از تحرک ثمربخش و تفوق ژئوپلیتیک ایران شده است. بنابراین، تلاش ایران برای کسب انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای در مغایرت با منافع غرب به رهبری آمریکا بوده و به هر صورت ممکن باید با آن مقابله نمود. با این توضیح، این سوال مطرح می‌شود که رفتار سیاست خارجی آمریکا در برابر برنامه هسته‌ای ایران متأثر از چه عاملی می‌باشد؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که ماهیت نظام جمهوری اسلامی ایران و موقعیت منطقه‌ای این کشور (و پتانسیل بالقوه آن برای برتری در منطقه) شکل‌دهنده رفتار سیاست خارجی آمریکا و غرب در مقابل برنامه هسته‌ای ایران می‌باشد.

بحث نظری

در نخستین دهه هزاره سوم طیف وسیعی از رویکردهای گوناگون در روابط بین‌الملل به چشم می‌خورد که برداشت‌های متفاوت و گاه متناقض از عرصه جهانی و روابط میان ملت‌ها به دست می‌دهند که نه فقط ساختارها و کنش‌های بین‌المللی، بلکه تاریخ تحولات جهانی را نیز به گونه‌های متفاوت درک کرده و تصویری دگرگون از آن ارائه می‌دهند. چنان‌که مرشایمر می‌گوید: «مطالعه روابط بین‌الملل، همانند دیگر علوم اجتماعی هنوز شباهت به علوم دقیقه ندارد. انبان تئوری‌های ما نامتجانس و کمتر آزمایش شده است. درک شرایط مورد نیاز برای اجرای تئوری‌های باسابقه، مشکل شده است. افزون بر این، پدیده‌های سیاسی بسیار پیچیده‌اند و از این رو پیش‌بینی‌های سیاسی دقیق بدون ابزارهای نظری قوی و برتر از آنچه ما تاکنون در اختیار داشتیم، ناممکن می‌نماید. در نتیجه، اقتضای همه پیش‌بینی‌های سیاسی، بروز برخی خطاهاست. بنابراین آنان که جرات پیش‌بینی کردن دارند باید آن را با فروتنی انجام دهند و بنا بر احتیاط ادعای اعتماد نابجا نکنند و بپذیرند که بازاندیشی بعدی بدون شک برخی شگفتی‌ها و

نادرستی‌ها را مشخص می‌نماید.^۳ با این پیش فرض، برای تبیین بهتر این مقاله و تجهیز آن به یک نظریه روابط بین‌الملل از واقع‌گرایی تهاجمی بهره برده‌ایم.

واقع‌گرایی تهاجمی رویکردی در تئوری‌های روابط بین‌الملل است که معتقد است رفتار کشورها و حتی قدرت‌های بزرگ به واسطه ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل همواره مبتنی بر ترس در مورد ادامه بقا و تهدید دیگر کنشگران می‌باشد و هر قدرتی به دنبال آن است با تهاجم به هژمونی دست یابد تا از این راه تهدید بالقوه دیگران را در سطوح منطقه‌ای و جهانی از بین ببرد. بنابر این، قدرت هژمون برای به حداکثر رساندن امکان بقای خود به دنبال قدرت و امنیت بیشتر می‌باشد. هنگامی که دولتی قدرتمندتر می‌شود، می‌کوشد نفوذ خود را افزایش دهد و به حداکثر برساند و محیط بین‌المللی خود را کنترل کند و در مواردی که تصمیم‌گیرندگان اصلی آنها تصور کنند توانمندی نسبی کشور بیشتر شده است، راهبردهای تهاجمی و یا هدف پیشینه‌سازی نفوذ را دنبال خواهند کرد.^۴

براساس دیدگاه‌های واقع‌گرایان تهاجمی، آنارشی دولتها را مجبور می‌کند قدرت نسبی یا نفوذ خود را به حداکثر برسانند؛ چراکه از نظر آنان، بین الزامات سیستمی و تعقیب سیاست خارجی حقیقی دولتها ارتباط نسبتاً مستقیمی وجود دارد. در یک محیط آنارشی، الزامات رقابتی سیستم بین‌المللی دولتها را هدایت می‌کند. اگر یک دولت برای به حداکثر رساندن نفوذ خود تلاش نکند، دولتهای دیگر در فرصت مناسبی سهم نفوذ را از آن خود خواهند کرد. نوواقع‌گرایان، اعم از «واقع‌گرایان تدافعی و تهاجمی ادعا دارند دنیا رقابت‌آمیز و نامطمئن است و ساختار نظام بین‌الملل سیاست قدرت را تبدیل به پارادایم سیاسی غالب کرده است. این دیدگاه با نظام منافع و اعتقادات اکثر استراتژیست‌های نظامی و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی متناسب است که در دنیای امروز در جایگاه قدرت قرار دارند.»^۵

پیروان مکتب واقع‌گرایی تهاجمی معتقدند مبارزه برای قدرت، اولین گام برای پانهادن در عرصه‌ای است که هریک از کشورها درصددند قوی‌ترین بازیگر نظام بین‌الملل باشند و مترصد فرصت‌هایی هستند که قدرت خود را در برابر دیگر رقبا افزایش دهند. از نظر واقع‌گرایان تهاجمی، علل و توجیه رفتارهای رقابت‌آمیز در راستای کسب قدرت بین قدرت‌های بزرگ از پنج فرض شامل:

وجود آنا‌رشی در سیستم بین‌المللی، عدم اطمینان دولت‌ها از مقاصد و نیت یکدیگر، تلاش برای حفظ بقا به عنوان اولین و مهم‌ترین هدف دولت‌ها، عقلایی بودن قدرت‌های بزرگ، و دارا بودن میزانی از توانایی‌های نظامی تهاجمی - که همگی متأثر از سیستم بین‌المللی هستند - ناشی می‌شود. البته، این فرض‌ها به تنهایی نمی‌توانند علت و عاملی برای رفتار رقابت‌آمیز دولت‌ها باشند، بلکه در نظر گرفتن هم‌زمان این فرض‌ها می‌تواند دلیل قابل قبولی برای رفتار متجاوزانه دولت‌ها باشد. به ویژه اینکه، سیستم مزبور دولت‌ها را تشویق می‌کند مترصد فرصت‌هایی باشند که بتوانند قدرت خود را در برابر دیگران به حداکثر برسانند.^۶

دولت‌های بزرگ بیش از هر چیز به دنبال امنیت و حتی‌المقدور «امنیت مطلق» هستند و بدین منظور، نخست در پی دست یافتن به هژمونی منطقه‌ای و سپس در صورت امکان به هژمونی جهانی هستند. امنیت مطلق تنها زمانی قابل دستیابی است که یک قدرت دارای تفوق کامل بر دیگر دولت‌ها بوده، تهدید بالقوه آنها را برطرف سازد. به بیان مرشایمر: «سه دلیل در نظام به هم پیوسته بین‌الملل وجود دارد که باعث شده دولت‌ها نسبت به هم هراس داشته باشند: ۱. فقدان یک اقتدار مرکزی که بالای سر دولت‌ها قرار گرفته و آنها را در مقابل یکدیگر حمایت کند؛ ۲. این واقعیت که دولت‌ها اغلب دارای توانایی و ظرفیت نظامی تهاجمی هستند؛ و ۳. این واقعیت که دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از نیت هم آگاه باشند»^۷ در واقع، از دیدگاه او در نظام بین‌المللی که هیچ اقتدار مافوقی وجود نداشته و کاملاً وضعیت آنا‌رشیک دارد، همه دولت‌ها در حالت هراس از تهدید دیگر دولت‌ها قرار داشته و بیم آن دارند که بقای آنها در معرض خطر قرار گیرد و به همین دلیل در وضعیت تهاجم بالقوه علیه یکدیگر قرار دارند. از این رو، به بیان وی: «میل و خواست بقا موجب پدید آمدن رفتار تهاجمی از سوی دولت‌ها می‌شود»^۸

به اعتقاد مرشایمر، در سیستم بین‌المللی قدرت‌های طرفدار وضع موجود وجود ندارند؛ چرا که آنها می‌خواهند برای تبدیل شدن به هژمون موقعیت برتر خود را نسبت به رقبایشان حفظ کنند. قدرت‌های بزرگ به‌ندرت بر سر توزیع قدرت کنونی با یکدیگر رقابت می‌کنند و همواره انگیزه‌های مستمری برای تغییر توزیع قدرت به نفع خود در ذهن می‌پروراندند. آنها تقریباً همیشه مقاصد تجدیدنظرطلبانه‌ای داشته‌اند و از زور برای جایگزین کردن موازنه قدرت استفاده می‌کنند.

مایکل هوارد در این باره می‌گوید: «زور عنصری غیرقابل اجتناب در روابط بین‌الملل است و این نه به خاطر گرایش ذاتی بیشتر برای توسل به زور، بلکه به این دلیل است که امکان استفاده از زور [به دلیل وضعیت آنارشیکی سیستم بین‌المللی] وجود دارد.»^۹ هدلی بول نیز در استدلالی بیان می‌کند: «نظم بین‌المللی فعلی به شدت فاقد مکانیسم‌های ایجاد تغییرات صلح‌آمیز می‌باشد. بدین خاطر، از زور و جنگ برای تغییرات مدنظر استفاده می‌شود.»^{۱۰}

بنابراین، استمرار، چهره غالب نظام بین‌الملل است و تغییری ایجاد نمی‌شود، مگر اینکه الف. ساختار قدرت در نظام بین‌الملل تغییر کند؛ و ب. جنگ بزرگی رخ دهد.^{۱۱} هرگاه دولتی بخواهد به امنیت مطلق برسد، ابتدا باید به همراه انگیزه‌ها و گرایش‌های تجدیدنظرطلبانه در راهبردهای کلان جهانی خود، توزیع قدرت جهانی را به نفع خود متحول کند. دولتی که هژمون جهانی شده است، از الگوی رفتار خارجی تغییر وضع موجود به سمت حفظ وضع موجود، تغییر جهت خواهد داد و به سمت تقویت و حفظ قدرت موجود خود در سیستم آنارشیکی حرکت می‌نماید.^{۱۲}

بعد از جنگ سرد و دگرگونی در سیستم بین‌المللی (نه خود سیستم بین‌المللی که دارای ماهیت آنارشی‌گونه می‌باشد) که از نظام دوقطبی به تک‌قطبی تبدیل شده بود، سیاست خارجی آمریکا با خلأیی مواجه شد که آن فقدان مسئولیت و مأموریت جهانی برای این کشور بود.^{۱۳} حتی تعارض ایدئولوژیک پیشین به متن جامعه آمریکا کشیده شد و توان بسیج دولت تا حد زیادی کاهش یافت. اما استفاده مناسب دولت بوش از شرایط فراهم آمده ناشی از ۱۱ سپتامبر، باعث شد دولت ضعیف وی به مقتدرترین دولت پس از روزولت تبدیل شود. بوش در پناه فضای فراهم آمده موفق شد:^{۱۴}

الف. در ذهنیت شهروندان، نهادهای بین‌المللی و کشورهای خارجی، تروریسم را به طور موفقیت‌آمیزی جایگزین کمونیسم نموده و بدین ترتیب توانایی سمبلیک و نفوذ دولت خود را افزایش دهد؛

ب. مشروعیت حضور نیروهای آمریکایی در مناطق حساس دنیا را فراهم آورد؛

ج. پایگاه‌های جدید را در خاورمیانه، آسیای مرکزی، افغانستان و قفقاز تاسیس نماید؛ و

د. با بزرگ‌نمایی خطر کشورهایی چون افغانستان، عراق، ایران، کره شمالی و غیره دوباره ادبیات مکتب واقع‌گرایی از قبیل خشونت، اشغال سرزمینی، خرید تسلیحاتی و پیمان‌های دوجانبه را احیا کرده و از این محل، شرایط فروش اسلحه و حضور در منطقه را تا سال‌های آتی فراهم سازد.

از این رو، واقع‌گرایی دفاعی که منطق راهبرد آمریکا در طول دوران جنگ سرد بود، با تعریف متفاوتی که از منافع ملی، منبع خطر و تهدید و روش برخورد با خطر ارایه شد، عملاً توصیه عملیاتی و هنجاری خود را از دست داد. در واقع، روش‌ها و ابزارهایی که در سده‌های گذشته برای حیات‌بخشی و مدیریت صحنه جهانی به کار می‌رفت؛ مانند: توازن قوا، بازدارندگی و سد دیگر قابلیت و کارآمدی نداشتند. در این باره، پل ولفویتز که نقشی اساسی در طراحی راهبرد تهاجمی آمریکا داشته است، بیان می‌دارد: «راهبرد اساسی آمریکایی بایستی بر پایه جلوگیری از ظهور هر کشور رقیب باشد ... برای همیشه.»^{۱۵} این همان «راهبرد امنیت مطلق» است. به جهت ماهیت هرج و مرج‌گرای نظام بین‌الملل، این منطق همیشه وجود داشت که هیچ کشوری محق برای فرمان دادن نیست و در ضمن، هیچ کشوری هم ضرورتی برای اطاعت کردن ندارد. اما آنچه وضوح فراوان دارد، این واقعیت است که رهبران آمریکا به لحاظ ظرفیت‌های نظامی و از همه مهم‌تر گستردگی جهانی ارزش‌های فرهنگی لیبرالیسم خود را محق دانسته‌اند. با توجه به این نکته است که آمریکا در صدد اشاعه قدرت است و ضرورتی برای توازن احساس نمی‌کند.^{۱۶}

از این رو آمریکا با توجه به شرایط زیر خود را در مسند یک قدرت انقلابی در محیط و سیاست بین‌الملل می‌داند.^{۱۷} این ویژگی‌ها عبارتند از:

یک. ساختار توزیع قدرت بین‌الملل باید در حال گذار باشد؛ یعنی هیچ سیستم و ساختار توزیع قدرت در سطح بین‌الملل وجود نداشته باشد. با فروپاشی نظام دوقطبی ما شاهد هیچ‌گونه ساختار مسلط در نظام بین‌الملل که مورد قبول همگان باشد، نبودیم.

دو. قدرت‌های بزرگی که در سیاست بین‌الملل هستند، باید از عدم توازن قدرت بین خودشان برخوردار باشند؛ یعنی قدرت باید ظرفیتی داشته باشد که احساس کند می‌تواند امیال خود را به اهداف سیاست خارجی تبدیل نماید.

سه. مجموعه نخبگانی به قدرت برسند که علاوه بر پذیرش ظرفیت خود، علاقه به استفاده از آن توانایی را درون خود داشته باشد. با نگاه به عملکرد سیاست خارجی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر و با توجه به ظرفیت‌های اقتصادی، نظامی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این کشور، شاهد شکل‌گیری این قدرت انقلابی در جهان به رهبری آمریکا بودیم.

همان‌طور که بری بوزان بیان می‌کند: «آمریکا به‌زعم آمریکایی‌ها کشوری انقلابی به‌شمار می‌رود که بین طرفداران بازسازی جامعه بین‌المللی بر اساس الگوی مورد نظر این کشور و حفاظت از ارزش‌های لیبرال - دموکراسی در مقابل تهاجم قدرت‌های فاسد خارجی تقسیم شده است.»^{۱۸} به بیان دیگر، «قدرت مسلط، تمامی جهان را در همسایگی خود می‌یابد و نسبت به مسایل آنها واکنش نشان می‌دهد.»^{۱۹} به ناچار بعد از ۱۱ سپتامبر، با امنیتی شدن فضای بین‌المللی و در نتیجه آن افزایش قدرت سخت‌افزاری آمریکا برای ایفای مأموریت‌های دولت‌سازی و امنیت‌سازی و استفاده از دیپلماسی (به عنوان ابزاری برای کسب اهداف و منافع راهبردی) در پرتو قدرت مواجه‌ایم.^{۲۰}

در چنین شرایطی، به نظر نمی‌رسد هیچ رییس‌جمهوری در آمریکا خواهان کاهش چشمگیر بودجه‌های نظامی آمریکا شود و از آمادگی اعمال قدرت یک‌جانبه در سطح جهانی در صورت اقتضا و ضرورت خودداری ورزد، همچنین در اینکه آمریکا باید قوی‌ترین قدرت و رهبری‌کننده در عرصه جهانی باشد، هم‌عقیده هستند.^{۲۱} بنابراین، واقع‌گرایی تهاجمی که هژمونی جهانی را مطلوب می‌یابد، نگاه حاکم بر تصمیم‌گیرندگان آمریکا می‌باشد و آنچه وجه تمایز این تصمیم‌گیرندگان با رهبران دیگر در طول دهه‌های گذشته است، مقبولیت ارزش‌های لیبرال در بین آنها و تلاش آنها برای استفاده از قدرت برای اشاعه این ارزش‌ها می‌باشد. البته به‌رغم بروز برخی واکنش‌های اجتماعی، مقاومت‌ها و مخالفت‌ها نسبت به مداخله‌گرایی گسترده و تهاجمی‌سازی رفتار راهبردی و اقدامات پیش‌دستانه آمریکا، برای سیستم اقتصادی و اجتماعی پرانرژی و همواره در حال تغییر ایالات متحده، قدرت بدون استفاده بی‌معنا می‌باشد.^{۲۲}

از این جهت، «آمریکا تلاش دارد تا قدرت هژمون خود را از طریق حداکثرسازی مداخلات بین‌المللی تثبیت کند. الگویی که آمریکا مورد استفاده قرار داده، مبتنی بر حد اکثرسازی فشار

سازمان یافته علیه نیروهای هویتی، گروه‌ها و کشورهایمانند ایران است که توانسته‌اند جنبش مقاومت را در برابر سیاست‌های هژمونیک آمریکا سازماندهی کنند.^{۲۳}

پس، واقع‌گرایی تهاجمی از تبیین سیاست خارجی به فهم سیاست بین‌الملل می‌رسد و رسیدن به امنیت مطلق را مهم‌ترین خواسته قدرت‌های بزرگ می‌داند، که تنها از طریق قدرت و رسیدن به هژمون قابل تحصیل است. قدرت‌های مزبور، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل هستند و در یک محیط آنارشیک به دنبال حفظ بقا و افزایش قدرت خود می‌باشند و لذا در طرح و برنامه‌ریزی سیاست خارجی خود تلاش دارند نسبت به دیگر بازیگران به برتری برسند. دولت‌ها برای تضمین بقای خویش باید حفظ یا بهبود موضع قدرت خود را هدف اصلی سیاست خارجی خویش قرار دهند و از آنجا که قدرت در تحلیل نهایی به معنی توانایی اقدام به جنگ است، دولت‌ها همواره بر ایجاد تشکیلات نظامی تاکید دارند.^{۲۴}

البته قدرت‌های بزرگ می‌توانند در محاسبات خود اشتباه کنند. همچنان که مرشایمر، از جدی‌ترین منتقدان نومحافظه‌کار آمریکایی، معتقد است حتی با آموزه‌های واقع‌گرایان سنتی مثل هانس مورگنتا نیز می‌توان به برداشتها و سیاست‌های نادرست نومحافظه‌کاران پی برد. به‌طور مثال، از نظر او حمله به عراق و نیز تقویت پایگاه‌های نظامی در اروپا اشتباه زمامداران نومحافظه‌کار آمریکایی است؛ زیرا در هیچ‌یک از این دو، تهدید جدی برای هژمونی آمریکا وجود نداشته است و تهاجم در این مناطق گره‌ای از سیاست خارجی امنیت‌جویی آنها باز نمی‌کند. این‌گونه رفتارها بیش از آنکه بر اساس محاسبات عقلایی باشد، بر مبنای ایدئولوژی‌های ناب‌خردانه است. به همین دلیل نیز مرشایمر از جمله جدی‌ترین مخالفان حمله به عراق و هزینه کردن و باقی ماندن در این کشور است.^{۲۵}

گذشته چراغ راه آینده نیست

اولین تلاش‌های ایران برای دستیابی به فناوری هسته‌ای به دهه ۱۹۵۰ بازمی‌گردد. نخستین کشوری که ایران را در دستیابی به این فناوری ترغیب نمود، ایالات متحده آمریکا بود. در پنج مارس ۱۹۵۷ اولین موافقت‌نامه همکاری هسته‌ای صلح‌آمیز میان ایران و آمریکا،

منعقد شد. بر اساس این موافقت‌نامه، آمریکا متعهد شده بود در کنار سایر همکاری‌های هسته‌ای، سوخت مورد نیاز راکتورهای ایران را تامین نماید. موافقت‌نامه مزبور، در دو نوبت در تاریخ‌های هشت ژوئن ۱۹۶۴ و ۱۸ مارس ۱۹۶۹ مورد اصلاح و توافق مجدد قرار گرفت.^{۲۶} از مهم‌ترین اصلاحات در این توافق‌نامه، حذف محدودیت‌های در اختیار گذاشتن اورانیوم بالای ۲۰ درصد به ایران بود که در قرارداد اصلاحی ۱۹۶۴ انجام گرفت.^{۲۷}

آمریکا در سال ۱۹۶۷، اولین راکتور تحقیقاتی پنج مگاواتی آب سبک ایران را در دانشگاه تهران نصب و راه‌اندازی کرد و سوخت آن را که درصد غنای بالایی هم داشت، به ایران تحویل داد. در سال ۱۹۷۴، قرارداد ده ساله‌ای میان آمریکا و ایران برای تامین سوخت هسته‌ای منعقد گردید. همچنین، دولت جرالد فورد، رییس‌جمهور سابق آمریکا، فروش هشت راکتور هسته‌ای و سوخت مورد نیاز آن به ایران را به تصویب رساند. واشنگتن پست در این باره می‌نویسد: «پرزیدنت فورد در ابتدا نسبت به فروش راکتورهای هسته‌ای و سوخت آنها به ایران دچار شک و بی‌اعتمادی بود تا اینکه مشاورانش او را متقاعد کردند ایران صرفاً به دنبال استفاده صلح‌آمیز از این نوع انرژی می‌باشد. بعد از آن بود که فورد با تصویب فروش فن‌آوری‌های هسته‌ای به ایران موافقت کرد.»^{۲۸}

برخی از کارشناسان آمریکایی معتقدند، شاه یک برنامه تحقیقاتی هسته‌ای را در سطح ابتدایی آغاز کرده بود که محل آن در مرکز تحقیقات هسته‌ای «امیرآباد» قرار داشت. این تلاش تحقیقاتی شامل مطالعات طراحی تسلیحات و بازیابی پلوتونیوم از سوخت مصرف شده بود. همچنین، برنامه هسته‌ای ایران در این سال‌ها شامل برنامه غنی‌سازی لیزری که در سال ۱۹۷۵ آغاز شده بود، می‌گردید و سرانجام با تلاشی پیچیده که از سال ۱۹۷۶ تا سقوط شاه ادامه داشت، چهار لیزر عملیاتی در ۱۶ باند میکرون در اکتبر ۱۹۷۸ به ایران منتقل شد. منابع غربی مدعی‌اند که ایران تلاش داشت ۲۶/۲ کیلوگرم اورانیوم غنی شده را خریداری کند. این درخواست شاه از آمریکا با سقوط وی، به حالت تعلیق در آمد.^{۲۹}

ایران در سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ به ترتیب قراردادهای مشابهی با آلمان (قرارداد خرید دو راکتور ۱۲۰۰ مگاواتی برای نیروگاه بوشهر)، و فرانسه (قرارداد خرید دو راکتور ۹۰۰ مگاواتی برای

نصب در بندرعباس) منعقد کرد. در سال ۱۹۷۶ ایران برای خرید کیک زرد به ارزش ۷۰۰ میلیون دلار، با آفریقای جنوبی قراردادی منعقد نمود و به نظر می‌رسد دو طرف برای خرید سالانه ۱۰۰ تن از این مواد، با یکدیگر به توافق رسیده بودند. نکته حایز اهمیت در خصوص این قرارداد این است که معلوم نیست چه میزان از این مواد قبل از پذیرش محدودیت‌های سازمان بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) توسط آفریقای جنوبی در سال ۱۹۸۴، به ایران منتقل شده است و اینکه آیا آفریقای جنوبی این محدودیت‌ها را رعایت کرده است یا نه؟ بر اساس برخی گزارش‌ها، آفریقای جنوبی حتی در سال‌های ۸۹ - ۱۹۸۸ نیز این مواد را به ایران صادر نموده است. به هر حال، غرب به‌ویژه آمریکا، قبل از انقلاب اسلامی، هسته‌ای شدن ایران را تشویق می‌کردند و این امر را باید ناشی از ماهیت دوقطبی نظام بین‌الملل در دوران جنگ سرد دانست. سخن آیزونهاور، رییس جمهور وقت آمریکا، در سال ۱۹۵۷ در این باره به ما کمک می‌کند. وی در دیدار با سران انگلستان، فرانسه و آلمان غربی، نگرانی خود را از احتمال حمله ناگهانی شوروی به مرزهای شمالی ایران اعلام کرد و به دوستان غربی خود گفت: «برای حفظ منافع آمریکا لازم است ایران اتمی شود.» برعکس امروز که کاخ سفید می‌گوید: «با مجهز شدن ایران به نیروی هسته‌ای، منافع آمریکا به خطر می‌افتد.»^{۳۰}

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رهبران این کشور اعلام نمودند: «علاقه‌ای به ادامه تلاش برای کسب سلاح‌های کشتار جمعی (از قبیل تسلیحات شیمیایی و بیولوژیک) و نیز فن‌آوری هسته‌ای ندارند.» اما پس از استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی و موشک‌های بالستیک در جنگ تحمیلی علیه ایران، دیدگاه رهبران ایرانی تا حدودی تغییر کرد. در سال ۱۹۸۴، ایران با پیگیری برنامه هسته‌ای زمان شاه قراردادهای جدیدی با آلمان و فرانسه منعقد کرد و با پاکستان و چین برای خرید تجهیزات نیروگاه‌های هسته‌ای وارد مذاکره شد. پنج سال بعد از آن نیز، ایران و روسیه توافق‌نامه همکاری در زمینه فن‌آوری هسته‌ای امضا کردند، که در سال ۱۹۹۲ به دو زمینه همکاری در زمینه انرژی هسته‌ای و ساخت نیروگاه اتمی بوشهر تقسیم شد.^{۳۱}

با پایان جنگ تحمیلی و آغاز دوران بازسازی کشور، تکمیل نیروگاه بوشهر نیز مطرح شد و ایران پس از اعلام کناره‌گیری آلمان و بی‌علاقه شدن غربی‌ها به ادامه همکاری با ایران، رایزنی با

مسکو (که از سال ۱۹۸۹ آغاز شده بود) را از سر گرفت که سرانجام در ژانویه ۱۹۹۵، به امضای قراردادی ۸۰۰ میلیون دلاری میان طرفین و برای تکمیل نیروگاه بوشهر منجر شد. در این میان، آمریکا برای جلوگیری از ادامه همکاری روسیه با ایران تلاش گسترده‌ای انجام داد. بر اثر فشارهای آمریکا به روسیه، این کشور قراردادهای نظامی خود با ایران را پس از سال ۱۹۹۵ تمدید نکرد. ویلیام کوهن، وزیر دفاع دولت کلینتون، در تاریخ ۱۳/۵/۱۹۹۸ در کمیته فرعی سنای آمریکا گفت: «آمریکا در نظر دارد از انتقال فن‌آوری هسته‌ای به ایران جلوگیری کند و به پافشاری خود برای انصراف روسیه در انتقال فن‌آوری هسته‌ای به ایران ادامه خواهد داد.» در این چارچوب، آمریکا تلاش کرد در برابر دادن سهم بیشتری به روسیه در بازار پرسود ماهواره، مسکو را از ادامه همکاری با ایران باز دارد.^{۳۲}

در سال ۲۰۰۰ نیز آمریکا با فشار به روسیه، موفق شد مسکو را از ارایه اطلاعات لیزری مهمی که برای تولید سوخت مورد نیاز نیروگاه هسته‌ای به کار می‌رود، منصرف کند و آن را به حالت تعلیق در آورد. دولت آمریکا بیان کرد در صورت لغو قرارداد مزبور، حاضر است غرامت ۸۰۰ میلیون دلاری وارده به روسیه (از بابت لغو قرارداد با ایران) را بپردازد.^{۳۳}

البته، به‌رغم تحریم آمریکا علیه ده شرکت روسی به اتهام همکاری با ایران در زمینه انتقال فن‌آوری هسته‌ای از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳، روسیه همکاری‌های هسته‌ای با ایران را ادامه داده است. حتی بر اساس توافق‌نامه هسته‌ای ۲۵ اوت ۲۰۰۲، روسیه می‌باید یک راکتور ۱۰۰۰ مگاواتی را در ازای دریافت مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار در بوشهر احداث کند. هرچند تاخیر در انجام این قرارداد روابط دو کشور را با چالش روبه‌رو کرده بود، اما بارگذاری سوخت نیروگاه بوشهر امید به بهبود این همکاری را ایجاد کرد؛ گرچه به نظر می‌رسد کاهش مخالفت آمریکا با راه‌اندازی این نیروگاه در سال ۲۰۰۵ (آن هم به دلیل توافق روس‌ها با ایران در مورد بازگرداندن سوخت مصرف شده در راکتور بوشهر)، در سرعت دادن انجام توافق مذکور موثر بوده است. پس این موضوع را بیش از آنکه حسن نیت یا پایبندی روس‌ها به انجام تعهدات خود در قبال ایران به‌شمار آوریم، باید هماهنگی و همکاری آنها با آمریکا برشمرد.

سرگئی کارگائف، مسئول شورای سیاست‌های دفاعی و خارجی روسیه در خصوص نگاه

روسیه به فعالیت‌های هسته‌ای ایران، اصل مطلب را چنین ادا می‌کند که «روسیه، ایران غیرهسته‌ای را تا حد همکار راهبردی می‌پذیرد، اما ایران هسته‌ای دشمن راهبردی روسیه خواهد بود و مسکو مجبور است موشک‌های خود را به سمت ایران نشانه‌گیری کند.» وی در ادامه می‌افزاید: «اگر روسیه هم از صمیم قلب به این نتیجه رسیده باشد که ایران به دنبال سلاح هسته‌ای نیست، قدرت آن را ندارد که این اطمینان خود را به دیگر قدرت‌های جهانی [به طور خاص آمریکا] منتقل کند، و این خود ایران است که باید این اطمینان را به وجود آورد.»^{۳۴} به‌طور کلی، سیاست روسیه در برابر برنامه هسته‌ای ایران بین دو گزینه رقابت و ثبات راهبردی بوده است. به نظر می‌رسد پس از آشکار شدن توان ایران در زمینه غنی‌سازی اورانیوم، روس‌ها تا حدی از ایران آزرده خاطر شده‌اند؛ چون آنان انتظار داشتند ایران همه اطلاعات برنامه هسته‌ای خود را در اختیار روس‌ها قرار دهد.

از طرف دیگر، هم‌زمان با گسترش همکاری‌های فنی و علمی آژانس بین‌المللی اتمی با ایران به منظور ایمن‌سازی نیروگاه‌های هسته‌ای این کشور، فشارهای آمریکا بر این آژانس شدت یافت. آمریکا همواره با تبلیغات گسترده کوشیده است نشان دهد بازرسی‌های آژانس از تاسیسات هسته‌ای ایران کافی نیست. از طرف دیگر، جهت‌گیری‌های آمریکا در برابر برنامه هسته‌ای ایران به‌طور دایم در تضاد با گزارش‌های آژانس بوده است. واشنگتن، همواره خواهان آن بوده است که گزارش‌های آژانس در خصوص برنامه هسته‌ای ایران همسو با اهداف و خواست‌های آمریکا باشد و حتی فرصتی فراهم آید که کارشناسان آمریکایی نیز در هیات‌های بازرسی از مکان‌های مختلف هسته‌ای ایران حضور داشته باشند. آمریکا به منظور قطع همکاری‌های علمی و فنی آژانس با ایران، کوشیده است با ایجاد محدودیت‌های مالی برای آژانس، این نهاد بین‌المللی را به قطع همکاری با ایران وادار کند. در این باره، روزنامه *واشنگتن تایمز* در گزارش مفصلی با عنوان «پول آمریکا صرف طرح‌های هسته‌ای ایران می‌شود»، آژانس بین‌المللی اتمی را به حمایت مالی از طرح‌های هسته‌ای ایران متهم کرده و می‌نویسد: «آژانس با کمک مالی آمریکا، هزینه طرح‌های مشکوک اتمی ایران را تامین می‌کند.» این روزنامه بر پایه گزارش «دفتر حسابرسی عمومی آمریکا» می‌نویسد: «سازمان بین‌المللی انرژی اتمی از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹ نزدیک به یک میلیون و

سیصد هزار دلار، به ایران برای تکمیل نیروگاه‌هایش کمک فنی کرده است. از ماه مه ۱۹۹۷ نزدیک به دویست هزار دلار از این بودجه صرف دو طرح از سه طرح شده است. این سه طرح عبارتند از: آموزش نیروهای راکتور ایران به منظور حفظ ایمنی سیستم، استقرار مرکزی برای آموزش مدیر و بازرسی برای مجتمع راکتور، و ساختن یک مرکز فن‌آوری هسته‌ای برای حمایت عملیاتی از این راکتور.^{۳۵} به دنبال این گزارش، مجلس نمایندگان آمریکا در ۲۰ ژوئن ۱۹۹۹ تصمیم گرفت از پرداخت کمک‌های آمریکا به برنامه‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که در ایران به ساخت یک نیروگاه هسته‌ای کمک می‌کرد، خودداری کند. بر پایه این تصمیم، کمک‌های مذکور تنها در صورتی پرداخت می‌شد که وزیر امور خارجه آمریکا تایید می‌کرد این کمک‌ها برای دستیابی ایران به تسلیحات هسته‌ای یا دستیابی به فن‌آوری‌های حساس هسته‌ای، به کار نخواهد رفت. البته آقای دیوید کیت، سخنگوی وقت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ۱۹۹۷/۷/۲۴ راجع به این اقدام آمریکا اعلام کرد: «تصمیم مجلس نمایندگان آمریکا پایه و اساس منطقی ندارد و به هیچ وجه نمی‌تواند در همکاری آژانس و ایران اثری داشته باشد؛ زیرا این اقدام یک تصمیم داخلی است و نمی‌تواند بر سیاست‌های کلی آژانس اثری داشته باشد. از این رو، آژانس و کشورهای عضو آن به همکاری صلح‌آمیز خود با ایران ادامه می‌دهند.»^{۳۶}

در ادامه تبلیغات گسترده رسانه‌ای و مطبوعاتی علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران، روزنامه واشنگتن پست در تاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۸۷، مقاله‌ای با عنوان «آیت‌الله‌های اتمی» منتشر کرد. نویسنده مقاله، دیوید سیگال که یک یهودی بود، نوشت: «در ماه مه ۱۹۷۹ سه ماه پس از آنکه آیت‌الله خمینی [ره] قدرت را به دست گرفت، یکی از مسئولین انرژی ایران به نام فریدون فشارکی دستگیر شد و نزد آیت‌الله بهشتی، نزدیک‌ترین مشاور [امام] خمینی [ره] آورده شد. فشارکی انتظار داشت که تیر باران شود، ولی به جای آن از وی خواسته شد در یکی از پروژه‌هایی (که کمتر در میان مردم شناخته شده ولی بسیار خطرناک بود)، در دولت امام خمینی (ره) شرکت کند. این پروژه ساختن یک بمب هسته‌ای در ایران است. بهشتی به این کارشناس علمی گفت: وظیفه شماست که این بمب را برای حزب جمهوری اسلامی ایران بسازید، تمدن ما در خطر است و ما باید این کار را انجام دهیم. فشارکی پاسخ داد: چنین پروژه‌ای بسیار پرهزینه

خواهد بود. بهشتی در جواب به او گفت: خوب، ولی هزینه زیاد نیست و ما باید شروع کنیم. وظیفه ما این است که این کار آغاز شود.» البته، دکتر فریدون فشارکی ضمن تکذیب مطالب این مقاله، در نامه‌ای خطاب به سردبیر روزنامه *واشنگتن پست* در ۲۷ آوریل ۱۹۸۷ بیان داشت: «نویسنده مقاله یعنی دیوید سیگال سخنان وی را تحریف نموده و قسمت‌هایی از آن مصاحبه ساختگی است و حقیقت ندارد.»^{۳۷}

همچنین، از زمانی که پیشرفت‌های عراق در زمینه تولید جنگ‌افزارهای هسته‌ای در جریان جنگ دوم خلیج فارس معلوم شد، آمریکا و متحد راهبردی آن در منطقه؛ یعنی اسرائیل مدعی شدند جمهوری اسلامی ایران نیز به دنبال این گونه تسلیحات است. مهم‌ترین دلیل آنها برای بیان این مطلب نیز امضای قراردادهای بین ایران با روسیه و چین، جهت ساخت و تکمیل نیروگاه‌های هسته‌ای در سال ۱۳۷۱ بوده است. این در حالی بود که همه تحقیقات و مراکز هسته‌ای ایران زیر نظارت دقیق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار داشت. فراتر از این، هیات‌هایی که در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲، از سایت‌ها و تاسیسات هسته‌ای ایران بازرسی کردند، بهره‌گیری صلح‌آمیز ایران از انرژی اتمی را گزارش دادند.^{۳۸} با وجود این، در سال‌های بعد (۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵) نیز سازمان سیا بر دستیابی ایران به سلاح اتمی ظرف هشت تا ده و بعد از آن سه تا پنج سال دیگر اصرار ورزید. در اواسط سال ۲۰۰۰، جرج تننت، رییس سازمان سیا، درصدد برآمد به طور جدی ایران را به داشتن یکی از فعال‌ترین برنامه‌های دستیابی به سلاح اتمی متهم نماید. او در گزارش خود به کنگره اعلام کرد: «ایران به دنبال دستیابی به فن‌آوری موشکی از شماری از کشورها مانند روسیه، چین و کره شمالی است و سعی دارد به توسعه توانایی‌های خود به منظور ساخت تسلیحات نامتعارف و سیستم‌های پرتاب بردازد.» در این گزارش به کمک‌های روسیه در ساخت راکتور هسته‌ای بوشهر و نیز امکان استفاده از این راکتور برای توسعه برنامه تسلیحات هسته‌ای اشاره شده است. همچنین، در آن گزارش ایران به حمایت از تروریسم بین‌الملل و نگهداری تسلیحات شیمیایی و میکروبی متهم شد. مقامات آمریکایی مدعی شده‌اند در طول نیمه دوم سال ۲۰۰۰ افراد و سازمان‌هایی در روسیه، کره شمالی و چین به صدور تجهیزات، فن‌آوری و تخصص مربوط به موشک‌های بالستیک مبادرت کرده‌اند و این سازمان پیش‌بینی کرده است در ۱۵ سال آینده،

آمریکا با تهدیدهای ناشی از موشک‌های بالستیک از جانب ایران مواجه خواهد بود. این در حالی بود که ایران در زمره ۱۸۸ کشوری بوده است که معاهده منع گسترش تسلیحات هسته‌ای را امضا نموده و هر نوع قصدی برای تولید بمب‌های هسته‌ای را تکذیب می‌نمود.^{۳۹}

حتی، شورای اطلاعات ملی آمریکا که شامل ۱۶ سازمان اطلاعاتی و جاسوسی است، در نوامبر ۲۰۰۷ در گزارش برآورد اطلاعات ملی پیرامون «قابلیت‌ها، نیات و چشم‌انداز ده ساله فعالیت‌های هسته‌ای ایران» که توسط گروه اطلاعات ملی تهیه شده بود و به اطلاع گنگره و کاخ سفید رسیده بود، با درجه اطمینان بالا اعتراف کرد هیچ‌گونه مدرکی مبنی بر اینکه ایران از سال ۲۰۰۳ به دنبال تسلیحات هسته‌ای باشد، به دست نیاورده است.^{۴۰}

با توجه به فشار سیاسی آمریکا و نفوذ قدرتمند و تاثیرگذاری لابی صهیونیسم در سازمان‌های بین‌المللی، دیپلماسی پلکانی آمریکا و متحدانش از طریق صدور قطعنامه‌های شورای حکام یکی پس از دیگری علیه فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز جمهوری اسلامی ایران دنبال شد. حتی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به عنوان مسئول اصلی پرونده هسته‌ای ایران، به هنگام ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت و یا گزارش‌های متعدد دبیرکل سازمان، اعلام کرد که این سازمان قادر به تایید صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران نیست.^{۴۱} در حالی که این برخلاف منطق رفتار و سیاست هسته‌ای ایران می‌باشد؛ زیرا جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه اصل «شفافیت» به معنای شفاف‌سازی و ارایه اطلاعات لازم در مورد فعالیت و برنامه هسته‌ای خود؛ «مشارکت» به معنای دعوت از سایر کشورها برای مشارکت در برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز خود؛ و «تعهد» و پایبندی به معاهدات و تعهدات بین‌المللی در چارچوب همکاری نزدیک و همه‌جانبه با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، رفتار و عمل کرده و می‌کند.^{۴۲}

چنانچه مطالعات مربوط به تولید و توسعه سلاح‌های هسته‌ای در کشورهای هسته‌ای در کشورهای دارای برنامه‌های پیشین هسته‌ای مانند آفریقای جنوبی، سوئد و استرالیا نشان می‌دهد، همکاری نزدیک و تنگاتنگ بخش غیرنظامی در هر کشور و برخورداری از مدیریت واحد هر دو بخش، در چنین برنامه‌ای تنها ضامن موفقیت برنامه نظامی هسته‌ای می‌باشد. بازرسی‌های بسیار گسترده از تاسیسات و برنامه‌های هسته‌ای ایران حتی یک نمونه از چنین مشارکتی را

نشان نمی‌دهد. عدم وجود کمترین انحراف در برنامه‌های صلح‌آمیز به سوی اهداف نظامی در گستره وسیع هسته‌ای ایران، تنها می‌تواند از وفاداری دولت به تعهد خود در جلوگیری از توسعه سلاح هسته‌ای نشأت گرفته باشد؛ امری که علاوه بر تعهد به رژیم حقوقی ان.پی.تی. از رهنامه دفاعیه کشور می‌باشد.^{۴۳} از این رو، فشار غرب و به‌ویژه آمریکا را می‌توان به معنای سیاسی نمودن پرونده هسته‌ای ایران نه حقوقی بودن آن برشمرد؛ زیرا اجرای هر یک از اصول فوق به تنهایی برای تایید صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران کفایت می‌کند.

۱۷

بعد از ارسال پرونده هسته‌ای به شورای امنیت در اواخر سال ۱۳۸۴ (۸ مارس ۲۰۰۶)، و با امنیتی کردن آن و ایجاد تصویری مجازی از قابلیت‌های تهاجمی و غیرصلح‌آمیز اتمی ایران، آمریکا تلاش نمود موجب انزوای جمهوری اسلامی ایران در جامعه بین‌المللی گردد. در واقع، کاخ سفید سعی نمود موضوع برنامه هسته‌ای ایران را به امنیت و سیاست بین‌الملل گره بزند (مانند کره شمالی) و به نظر می‌آید موفقیت زیادی هم به دست آورده است؛ زیرا آمریکا با تصویب قطعنامه‌های زنجیره‌ای، مشروعیت حقوقی لازم را در جهت افزایش فشارهای اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی علیه ایران فراهم نموده است؛ مصوباتی که در ذیل فصل هفتم منشور و در حکم یک قانون بین‌المللی است و برای کلیه کشورهای عضو لازم‌الاجراست.^{۴۴}

آمریکا به ویژه از سال ۱۳۸۲، (در دوره بوش و بعدها با حضور اوباما در کاخ سفید) با بهره‌مندی از جنگ رسانه‌ای، ایجاد یک آرایش نظامی و گسیل ناوهای نظامی خود به خلیج فارس، انعقاد پیمان‌های نظامی - دفاعی با کشورهای منطقه و برگزاری مانورهای نظامی و تبلیغ آن به منظور آماده‌سازی برای حمله به ایران، ترسیم موضوع هسته‌ای ایران به صورت یک بحران و تهدیدکننده صلح و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی، ایجاد شایعه گسترده برای حمله هوایی علیه تاسیسات هسته‌ای ایران (به تنهایی یا به همراه اسرائیل) و تهدید به افزایش دامنه تحریم‌ها و بزرگ‌نمایی ابعاد قطعنامه‌ها سبب ارباب و نگرانی مردم و دولت ایران گردد. حتی باراک اوباما، بر احتمال استفاده از سلاح اتمی علیه کشورهایمانند ایران تاکید نمود.

همچنین، آمریکا تلاش کرد با استفاده از تکثر قومی - مذهبی در ایران، هم‌سو با افزایش تهدیدهای برون‌مرزی، محیط درونی را نیز از طریق تحریک گروه‌های قومی و دانشجویی و

استفاده ابزاری از مفهوم حمایت از حقوق بشر به تنش و ناآرامی بکشاند تا ایران را در عرصه سیاست گذاری خارجی، به ویژه در چهار حوزه عراق، حمایت از جنبش های اسلامی، فرآیند صلح خاورمیانه و نهادینه کردن دانش هسته ای بومی به دیپلماسی انفعالی وا دارد و جایگاه و نقش ایران را در برون داد معادلات سیاسی - امنیتی منطقه به شدت کاهش دهد.^{۴۵}

آمریکا و دیگر اعضای دایمی شورای امنیت به همراه آلمان (۵+۱)، همیشه خواهان اعتمادسازی، ابهام زدایی و انجام تعهدات پذیرفته شده بین المللی از سوی ایران در فعالیت های هسته ای خود بوده اند. به طور مثال، در نشست امنیتی چهارم نوامبر ۲۰۱۰ در منامه، هیلاری کلینتون برای اولین بار موافقت دولت خود برای انجام غنی سازی اورانیوم در ایران و برای مصارف و اهداف غیر نظامی را اعلام نمود، اما به شرطی که ایران بتواند اعتماد جامعه جهانی را به دست بیاورد. از نظر وی، تهران تاکنون نتوانسته است احساس راحتی و آرامش را برای اعضای جامعه جهانی فراهم نماید. پس در آینده و روزی که نشان دهد می تواند در برابر تعهدات بین المللی خود مسئول باشد، سزاوار غنی سازی خواهد بود. اما معلوم نیست منظور وی از جامعه جهانی و اعضای آن چه می باشد؟ مگر کشورهای «غیر متعهد» (که دوسوم اعضای مجمع عمومی سازمان ملل را تشکیل می دهند) و گروه «نم» و دیگر کشورها که همیشه بر صلح آمیز بودن برنامه هسته ای ایران و موافقت با آن تاکید کرده اند، جزو این جامعه نیستند! از سویی، مگر رفتار آمریکا در عراق، افغانستان، و واکنش آن در برابر سلاح های تهاجمی رژیم صهیونیستی و به کلی در سراسر منطقه خاورمیانه، خود عامل ناامنی و افزایش بی اعتمادی دولت های منطقه به یکدیگر و تلاش بر انتقام جویی و رقابت تسلیحاتی میان آنها و نارضایتی افکار عمومی از عملکرد آمریکا نمی باشد؟

واکنش مسولان ایرانی در برابر این قطعنامه ها جالب بوده است؛ به طور مثال، آقای محمود احمدی نژاد رییس جمهور ایران در اولین واکنش خود بعد از تصویب قطعنامه ۱۶۹۶ می گوید: «اگر دلتان با این قطعنامه خوش می شود و جشن می گیرید، تا می توانید از این قطعنامه ها صادر کنید؛ ولی مگر می توانید جلوی دانش و تفکر را بگیرید؟» همچنین، پس از تصویب قطعنامه ۱۷۷۳، آقای احمدی نژاد گفت: «ایران تحریم شورای امنیت سازمان ملل را چندان جدی تلقی نمی کند و این قطعنامه کاغذ پاره ای بیش نیست و نمی تواند مانع از ادامه برنامه هسته ای ایران شود.»^{۴۶} ناگزیر، این

اقدامات و گفته‌ها، دولت و ملت ایران را بر ادامه تلاش برای کسب توانایی صلح‌آمیز هسته‌ای مصر نموده است. آنها زیر بار زورگویی و زیاده‌خواهی غرب نمی‌روند؛ زیرا قبول لغو غنی‌سازی بومی اورانیوم را خیانت به حقوق خود و آیندگان کشور می‌دانند. رهبر معظم انقلاب در این باره می‌گوید: «فن‌آوری و چرخه سوخت هسته‌ای حق مسلم ملت ایران است و ملت ما و هیچ مسئولی به هیچ قیمتی زیر بار حرف زور آمریکا نخواهیم رفت.» احمدی‌نژاد نیز این‌گونه بیان می‌کند: «ما برای یک لحظه هم تن به توقف غنی‌سازی نخواهیم داد و قطار هسته‌ای نه ترمز دارد و نه دنده عقب.» مردم نیز در مراحل گوناگون حمایت خود را با این مطلب ابراز داشته‌اند.

بدین ترتیب با اتخاذ راهبرد مبارزه با تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و اتمی توسط آمریکا و به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر، مواجهه با برنامه هسته‌ای ایران وارد مراحل سخت‌تری شد؛ زیرا آنچه امروزه کیفیت متفاوتی به سیاست خارجی آمریکا داده، تنها این موضوع نیست که آمریکا وظیفه و مسولیت خود قرار داده است از اشاعه سلاح‌ها جلوگیری کند، بلکه چگونگی اعمال این سیاست است. برخلاف گذشته، اگر این دولت از عملکرد جهانی احساس رضایت نکند و روش‌های چندجانبه‌گرا را مطلوب نیابد، از این امر ابایی ندارد که با وجود مخالفت گسترده جهانی به سیاست یک‌جانبه برای انجام هدف خود متوسل شود.^{۴۸} همچنین، از منظر آنها ایران در تعارض موجودیتی با غرب قرار دارد، بنابراین باید با برنامه هسته‌ای مقابله شود.

هدف وسیله را توجیه می‌کند

واقعیت آن است که دیپلماسی هسته‌ای در هزاره سوم برای غرب به‌خصوص آمریکا، یک آزمایشگاه بزرگ جهانی محسوب می‌شود تا با بهره‌گیری از این تجربه، سیستم جدید «یک جهان، یک قدرت» را با هزینه ایران به پیش ببرد. به بیانی دیگر، با توجه به مکتبی بودن کشور ایران و توانایی‌های بالقوه آن برای برتری در منطقه، که در مغایرت با منافع دنیای غرب قرار دارد، باید با آن مقابله نمود.

آمریکا برای حفظ برتری خود در دنیا، که عامل اصلی پاسداری از تمدن آمریکایی است، باید برتری خود را بر جریان‌های سیاسی-امنیتی موجود در خاورمیانه حفظ نماید. این امر نیز در

مرتبه نخست به کنترل و مهار ایران نیازمند است و این مهم به کنترل برنامه هسته‌ای این کشور وابسته است.^{۴۹}

زمانی که نگرش آمریکا مبتنی بر اقدامات پیش‌دستانه می‌باشد، طبیعی است که هرگونه تلاش برای همکاری هسته‌ای ایران با کشورهای همانند چین، روسیه، آرژانتین و برزیل با محدودیت روبرو می‌شود. سیاست‌های محدودسازی ایران نه تنها توسط آمریکا پی‌گیری می‌شود، بلکه آنان توانسته‌اند موج گسترده و فراگیری در جهت کنترل و محدودسازی و همچنین حاشیه‌سازی ایران ایجاد کنند. هرچند در مقطع زمانی کنونی از فشار و تهدیدات نظامی آمریکا علیه ایران کاسته شده است، اما امکان تداوم آن به گونه‌های دیگر وجود خواهد داشت. بسیاری از استراتژیست‌های آمریکایی تاکنون نسبت به تداوم شدت عمل آمریکا در برخورد با ایران تاکید داشتند، اما قابلیت‌های نامتقارن ایران مانع از تحقق چنین اهداف و فرآیندی گردیده است.^{۵۰}

از منظر آمریکا (و به طور عام غرب)، کشورهای متخاصمی که به دنبال تکثیر سلاح‌های هسته‌ای هستند، این کار را هدفی می‌دانند که حقیقتاً است و آن را با موضوعاتی چون تولید انرژی و برق مرتبط می‌کنند. آنها در مورد ایران هم این گونه فکری کنند. هنری کیسنجر در این باره می‌گوید: «ایران مبتنی بر ایدئولوژی خود به دنبال یک سپر دفاعی است تا مانع از هرگونه مداخله خارجی‌ها در سیاست خارجی آن شود. به همین دلیل است که ارایه مجموعه‌ای از مشوق‌ها برای غیرهسته‌ای کردن کار دشواری است؛ زیرا این مشوق‌ها وابستگی ایران را به کشورهای ممنوعیت تکثیر هسته‌ای هستند، افزایش می‌دهد و این امر توان این کشورها را برای تهدید بر ضد ایران بالا می‌برد.» وی در ادامه می‌افزاید: «ما نمی‌توانیم درباره مسایلی که امنیت ملی ما را تحت تاثیر قرار می‌دهند، به دیگران حق و تو بدهیم، لذا باید در مقابل تکثیر سلاح‌های هسته‌ای توسط ایران مقاومت کنیم و حتی یک ایران دموکراتیک هم نباید به سلاح هسته‌ای دست یابد.»^{۵۱}

از منظر غرب، برنامه‌های هسته‌ای متحدشان از جمله هند، اسرائیل، برزیل و پاکستان خطرناک نیست و ایالت متحده برای توقف برنامه‌های غنی‌سازی اورانیوم و عدم انجام آزمایشات

هسته‌ای در این کشورها، آنها را تحت فشار قرار نمی‌دهد. حتی بعد از اینکه مساله فروش فن‌آوری هسته‌ای از سوی پدر اتمی پاکستان، عبدالقدیر خان به ایران، لیبی و کره شمالی مطرح گردید، آمریکا به این برداشت نرسید که این‌گونه متحدین می‌توانند تهدیدی جدی در اشاعه فن‌آوری هسته‌ای به حساب بیایند.^{۵۲}

غرب و به‌ویژه ایالت متحده خطر را در داشتن سلاح‌های هسته‌ای نمی‌بیند، بلکه خطر و ترس را در ماهیت کشورهای بی‌ثباتی که می‌توانند آن را داشته باشند یا دارند، می‌یابد. از منظر دولت آمریکا، حکومت جمهوری اسلامی ایران یکی از کشورهای بی‌ثباتی است که دارا بودن سلاح هسته‌ای به آن قدرت صدمه زدن به منافع و امنیت آمریکا و متحدانش در منطقه و جهان را می‌دهد. افزون بر آن، این کشور برخلاف دیگر دولت‌های منطقه با سیاست‌های خصمانه آمریکا در جهان به‌ویژه آسیا و خاورمیانه و مساله صلح اعراب و اسرائیل مخالف می‌باشد. همچنین، ایران به واسطه موقعیت ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی، ژئوکالچریکی خود در منطقه توان قدرت برتر منطقه‌ای شدن را دارا می‌باشد و تلاش می‌کند در آینده با این فاکتورها حضوری مقتدرانه و مستقل در عرصه جهانی و به‌ویژه خاورمیانه داشته باشد که این امر در تضاد با منافع و امنیت آمریکا و متحدان آن است. دیوید آلبرایت، مدیر موسسه علوم و امنیت بین‌المللی واشنگتن، در این باره می‌گوید: «باید اعتراف کنم دولت آمریکا به تسلیحات هسته‌ای و منع گسترش آنها در منطقه به هیچ‌وجه اهمیت نمی‌دهد، بلکه موقعیت خود و متحدانش در خاورمیانه بیش از هر چیز دیگر حایز اهمیت است. حالا اگر برنامه هسته‌ای ایران تهدیدکننده این موقعیت باشد، باید با آن مقابله کرد.»^{۵۳}

همچنین، دیوید فروم و ریچارد پرل در کتاب خود تحت عنوان *پایان شرارت* می‌گویند: «برخی سیاستمداران تندرو آمریکایی معتقدند روحانیون ایران در حال به‌دست آوردن بمب اتمی هستند و عقل سلیم حکم می‌کند که جلوی آنها را بگیریم. از طرفی، برپایه اطلاعات کنونی، نمی‌توانیم با بمباران تاسیسات هسته‌ای ایران، برنامه‌های آن را متوقف کنیم. ایرانی‌ها از نابودی راکتور هسته‌ای اوزیرک عراق در سال ۱۹۸۱ [که توسط رژیم صهیونیستی صورت گرفته بود] درس‌های زیادی گرفتند و با استفاده از جغرافیای وسیع کشورشان (که دوبرابر وسعت نگزاس می‌باشد) برنامه‌های هسته‌ای خود را پراکنده ساخته‌اند. به هر حال، مشکل ایران بیش از

تسلیحات هسته‌ای است. مشکل خود رژیم ایران است که در پی تسلیحات هسته‌ای می‌باشد. در اصل رژیم باید نابود گردد. [به زعم فروم و پرل] اکثریت مردم ایران نیز بر نابودی رژیم فعلی تاکید دارند؛ زیرا مشروعیت و اقتدار دولت‌های غیردموکراتیک، اساساً مورد تردید می‌باشد. رابرت موگابه، فیدل کاسترو و البته، آیت‌الله خامنه‌ای هیچ حقی برای حکومت بر زیمبابوه، کوبا و ایران ندارند.^{۵۴} از نظر نویسندگان کتاب مزبور، آمریکا نمی‌تواند دموکراسی را به دلخواه ایجاد کند، ولی در عین حال مجبور به احترام گذاشتن به اقدامات دولت‌های غیردموکراتیک نیز نمی‌باشد.

کنت پولاک در این باره می‌گوید: «مشکل واقعی این است که در صورت دستیابی ایران به سلاح اتمی، تندروها در تهران می‌توانند استدلال کنند که آمریکا از برخورد هسته‌ای با آنها بیم دارد [توان بازدارندگی سلاح هسته‌ای]، و این امر به تندروها اجازه می‌دهد درباره مخالفت آمریکا و استفاده از زور علیه خود نگران نباشند.»^{۵۵} به نظر می‌آید این گونه موضع‌گیری‌ها، در نگاه منفی عناصر داخلی ایران در برابر آمریکا و غرب موثر بوده؛ زیرا به عقیده بسیاری از تحلیلگران و رسانه‌های ایرانی و مقامات آن، آرزوی تغییر رژیم، هدف واقعی هر قطعنامه شورای امنیت درباره مساله هسته‌ای ایران است، هرچند ممکن است اروپاییان با چنین کاری موافق و یا مخالف باشند. از دید بسیاری از ایرانیان به خصوص گروه‌های محافظه‌کار جدید و قدیمی در مجلس و در شورای نگهبان، ایالات متحده هرگز جمهوری اسلامی ایران را به رسمیت نشناخته و نخواهد شناخت. دشمنی آمریکا با ایران نه تنها به خاطر اقدامات یا سیاست‌های ویژه آن است، بلکه بیشتر از هویت خاص و رهنامه امنیت ملی آغازین آن نشات می‌گیرد. از این دیدگاه، کلیه انتقادات ایالات متحده از اقدامات خاص ایران، از جمله رابطه با حزب‌الله لبنان، در حقیقت راهی برای بیان یک مساله اساسی می‌باشند؛ هویت ایران در قالب یک کلیت.^{۵۶}

عامل دیگر نگرانی آمریکا و اسرائیل، سیاست‌های اعلانی مسئولان جمهوری اسلامی ایران است. رهبران ایرانی اسرائیل را عامل مستقیم‌تر علاقه‌مندی خود به کسب تسلیحات هسته‌ای می‌دانند. در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱، آقای رفسنجانی، رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام، در خطبه‌های نماز جمعه این حس دفاعی مبارزه‌جویانه را آشکار ساخت.^{۵۷} از نظر وی، امپریالیست‌ها چشم خود را بر آنچه در اسرائیل می‌گذرد، بسته‌اند. ایران به خاطر ریاکاری، بی‌انصافی و تهدید

فیزیکی محور آمریکا - اسرائیل، در معرض خطر قرار دارد. هاشمی رفسنجانی در ادامه می‌گوید: «اگر روزی جهان اسلام به سلاح‌هایی همانند آنچه اسرائیل دارد، مجهز شود، راهبرد امپریالیست‌ها به بن‌بست خواهد رسید؛ زیرا استفاده حتی یک بمب اتمی در درون اسرائیل همه چیز را نابود خواهد ساخت.»^{۵۸} این‌گونه سخنان به خوبی تمایل درونی برای قدرت و نیروی بازدارنده در برابر امپریالیست‌ها و اسرائیلی‌ها را فاش می‌سازد. جالب اینکه سخنان بوش، رییس جمهور آمریکا در خصوص محور شرارت پس از این سخنرانی صورت گرفت. ایرانی‌ها مدعی هستند آنان به سلاح‌های هسته‌ای نیاز دارند تا آمریکا را که به‌تنهایی یا به همراه اسرائیل عمل می‌کند، خنثی کنند یا باز دارند.^{۵۹} اما برخلاف این‌گونه تحلیل‌ها، ایران به‌دنبال سلاح اتمی نمی‌باشد؛ زیرا اساساً در رهنامه دفاعی این کشور سلاح‌های کشتار جمعی به‌طور عام و سلاح اتمی به‌طور خاص، جایی ندارد. درستی این مطلب را می‌توان از چند منظر مورد راستی آزمایشی قرار داد:^{۶۰} نخست اینکه، از نظر عقیدتی و ایدئولوژیک تولید و به‌کارگیری سلاح اتمی برای جمهوری اسلامی ایران حرام است؛ زیرا هم بنیان‌گذار فقید ایران و هم رهبر معظم انقلاب اسلامی به حرمت ساخت و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی حکم فتوا داده‌اند؛ دوم اینکه، از لحاظ راهبردی نیز تولید سلاح‌های کشتار جمعی به‌ویژه بمب اتمی نه‌تنها تامین‌کننده امنیت ملی ایران نیست، بلکه برعکس، مغایر امنیت و منافع ملی آن می‌باشد؛ چرا که الف. ساخت سلاح اتمی به مثابه گسترش چتر حمایتی هسته‌ای آمریکا بر کشورهای منطقه از جمله اعضای شورای همکاری خلیج فارس (همانند گسترده شدن چتر اتمی آمریکا بر کشورهای اروپای غربی در زمان جنگ سرد) و به تبع آن تثبیت و مشروعیت حضور نظامی غیرمتعارف این کشور (آمریکا) در منطقه است. تحولی که کاملاً با اصول رهنامه دفاعی - امنیتی ایران منافات دارد؛ ب. دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای موجب مشروعیت به زرادخانه هسته‌ای رژیم صهیونیستی و توجیه توسعه و گسترش آن است؛ و ج. تولید بمب اتم از سوی ایران باعث شکل‌گیری توازن نظامی غیرمتعارف منطقه‌ای و بین‌المللی بر ضد جمهوری اسلامی ایران می‌شود. هر سه تحول برخلاف منافع و امنیت ملی ایران است.

از طرف دیگر، هزینه و فایده راهبرد هسته‌ای احتمالی ایران نشان می‌دهد که تولید بمب

هسته‌ای و تصمیم اجرای یک برنامه هسته‌ای گسترده، فشار زیادی بر اقتصاد ایران وارد خواهد ساخت و روابط این کشور را با همسایگانش و جامعه بین‌المللی تیره خواهد کرد. از این رو، اینکه ایران به غیر از استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی در پی دستیابی به سلاح هسته‌ای می‌باشد را بیشتر یک عامل فشار باید دانست تا یک واقعیت برآمده از عملکرد هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران. از نظر واقع‌گرایانه و عملی، تسلیحات هسته‌ای در برابر اسرائیل، آمریکا یا حتی پاکستان ارزش اندکی برای ایران خواهد داشت. کسب چند سلاح هسته‌ای کوچک به‌طور قاطع انگیزه‌ها یا توانمندی‌های آمریکا یا اسرائیل را برای حمله به ایران کاهش نمی‌دهد. بر عکس، تلاش ایران برای کسب زرادخانه هسته‌ای تهدید حمله را افزایش می‌دهد. [رهبر معظم انقلاب] آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۹۹۲ به همین نکته اشاره کرد و به پیروان خویش گفت که «قدرت جمهوری اسلامی در کسب یا ساخت بمب اتمی نیست؛ زیرا قدرت‌های بزرگ صدها نوع از این سلاح‌ها را دارند. قدرت ما در ایمان ماست.» بنابراین، تصمیم‌گیرندگان ایران می‌توانند به این قمار بپردازند که کار خود را با کسب زرادخانه‌ای کوچک به پیش ببرند تا سپس موجب بازدارندگی اسرائیل و آمریکا بشوند. اما این یک راهبرد بسیار پرمخاطره در برابر تهدید تجاوز آمریکا و اسرائیل است و احتمالاً در صورتی که ایران در جستجوی کسب تسلیحات کشتار جمعی نباشد، اساساً چنین تهدیدی وجود نخواهد داشت.^{۶۱}

البته جمهوری اسلامی ایران بر استفاده صلح‌آمیز از فن‌آوری هسته‌ای همیشه تاکید داشته است. آقای هاشمی رفسنجانی در این باره می‌گوید: «در مورد اتم ... ما حاضر نیستیم خود را از مواهب صلح‌آمیز این منابع مهم و علمی و فن‌آوری‌های بارزش هسته‌ای محروم کنیم، به این خاطر که آنها (غربی‌ها) برای خودشان حاشیه امنیتی می‌خواهند.» وی در ادامه می‌افزاید: «مطمئن‌ما در شرایط فعلی دنبال سلاح‌های هسته‌ای و میکروبی و شیمیایی نمی‌رویم و فکر تولید آن هم نیستیم. اما باید پذیرفت با شرایطی که اطراف ما به‌وجود آمده و بدتر هم خواهد شد، ممکن است در آینده تجدید نظر در این مورد بشود.»^{۶۲}

نکته مهم دیگر این است که کشورهای غربی می‌خواهند «دیگران» را برای تدارک نیروگاه‌ها و سوخت هسته‌ای به خود وابسته نمایند. اینکه کشورهایی نظیر روسیه، چین و هند به‌رغم

اختلاف دیدگاه با غرب در زمینه مفهوم امنیت هسته‌ای، علیه تداوم تحقیقات و فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیم از سوی ایران رای می‌دهند، ریشه در محاسبات تجاری و اقتصادی سوخت هسته‌ای دارد. اکنون «تولیدکنندگان سوخت هسته‌ای» در مقابل ایران صف‌آرایی کرده‌اند تا کشوری دیگر به جمع تولیدکنندگان نپیوندد. حفظ بازار انحصاری یکی از اصول بدیهی تجارت است و «سرکوب توانمندی صنعتی و تجاری ایران» در تولید این کالای راهبردی هدف نهایی غرب در محروم کردن کشورهای در حال توسعه به شمار می‌آید و این واقعیت خود دلیل دیگری بر حمایت کشورهای «ندار»، از برنامه اتمی ایران است تا در صورت موفقیت این کشور در راه‌اندازی تاسیسات هسته‌ای، انحصار غرب را دچار اختلال نموده و شانس خود را برای کسب انرژی هسته‌ای افزایش دهند.^{۶۳}

غربی‌ها در چارچوب جهانی‌سازی همچنان نگاه ارباب - رعیتی را در سطح بین‌المللی ساری و جاری نموده‌اند و خواهان وابستگی و تحقیر دیگر کشورها هستند و معتقدند انرژی هسته‌ای بومی و متکی به ذات برای کشور ایران و امثال آن فواید اقتصادی و صنعتی ندارد، اما برای آنها و متحدانشان دارد. این خود، اعمال نوعی خشونت ساختاری - «دارندگان» توانایی‌های گوناگون از جمله قدرت هسته‌ای، علیه واحدهای دیگر یا «ندارها» - می‌باشد. به عبارتی، نوعی رابطه قاعده‌مند (رییس - مرئوس) از جانب غرب تنظیم شده است که تقسیم کار بین‌المللی برای تولید سوخت هسته‌ای و دانش آن را تنظیم کرده و دیگر واحدها باید این فن‌آوری را از آنها و صدا البته با شرایط و باب میل غرب به دست بیاورند. چون آنها می‌دانند اگر غیر از این باشد، توانایی داخلی کشورها به آنها قدرت مانور، ابتکار عمل، اثرگذاری، نقش‌آفرینی و مدیریت مسایل متنوع جهانی را می‌دهد؛ که این، مورد رضایت قدرت‌های بزرگ نمی‌باشد. بنابراین، طرح‌های تولید سوخت هسته‌ای بر اساس رهیافت‌های چندجانبه، به نحوی که «ندارها» چرخه سوخت داخلی را پی‌گیری ننمایند، با این هدف اصلی ارایه و دنبال می‌شود که یک انحصار در تولید این کالای راهبردی برای کشورهای پیشرفته هسته‌ای ایجاد شود و بدین ترتیب جریان آینده مبادلات سوخت هسته‌ای را کنترل و هدایت کنند. یکی از مهم‌ترین این طرح‌ها، طرح موسوم به شش کشور فرانسه، آمریکا، انگلیس، هلند، روسیه و آلمان در اجلاس ژوئن سال ۲۰۰۶ شورای حکام

آژانس بوده است که بر اساس آن کشورهای دریافت‌کننده سوخت در این طرح، نباید در سطح ملی فعالیت‌های چرخه سوخت حساس را دنبال کنند.^{۶۴} این جریان نوعی آپارتاید هسته‌ای ایجاد خواهد کرد که در مغایرت با حقوق غیرقابل انکار کشورهای عضو ان. پی. تی. و اساسنامه آژانس می‌باشد. تصویب (بدون اجماع اعضا) قطعنامه تاسیس بانک سوخت هسته‌ای با ۲۸ رای مثبت، شش رای ممتنع و بدون حضور پاکستان، در جهت همین منظور است؛ که البته مورد مخالفت کشورهای عدم تعهد و «گروه ۷۷» و نماینده جمهوری اسلامی ایران در آژانس، آقای علی‌اکبر سلطانی، نیز واقع شد. نماینده ایران در این باره می‌گوید: «تاسیس بانک سوخت هسته‌ای به نوعی انحصار موجود در بازار سوخت هسته‌ای را که در اختیار گروه به اصطلاح تامین‌کنندگان هسته‌ای «ان. اس. جی.» است، مشروعیت می‌دهد و نهادینه می‌کند. لذا، هر پیشنهادی باید حق کشورها در تحقیق، توسعه و تولید سوخت هسته‌ای را برای اهداف صلح‌آمیز محترم بشمارد و اینکه کشورها چگونه این حقوق را عملیاتی می‌کنند، بر عهده خود آنها بگذارد.»^{۶۵} البته وزیر سابق امور خارجه، منوچهر متکی، ضمن تاکید بر حقوق همه کشورها اظهار می‌دارد: «چون ایران یکی از تولیدکنندگان سوخت هسته‌ای است، قاعدتا یک واحد از این بانک در خاک جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.»^{۶۶} مطلبی که باعث خوشحالی کشورهای در حال توسعه و نارضایتی دولت‌های انحصارطلب می‌گردد.

دولت آمریکا بر این نکته پافشاری می‌کند که آمریکا حق دارد تصمیم بگیرد کدام کشور باید جنگ‌افزار هسته‌ای داشته باشد و کدام کشور نباید. اما این نوعی تبعیض هسته‌ای به‌شمار می‌رود؛ رفتاری که نه تنها اخلاقی بلکه موثر هم نیست. چنین تلاش و رفتار تبعیض‌آمیزی برای جدا کردن دولت‌ها به «داراها و ندارها» صرفاً «ندارها» را برای رسیدن به هدف خود جدی‌تر می‌کند و این بر خلاف تصمیم دولت آمریکا مبنی بر جلوگیری از اشاعه سلاح‌های هسته‌ای در عرصه جهانی می‌باشد.^{۶۷} جفری کمپ در این باره می‌گوید: «چهار کشوری که آمریکا در زمینه هسته‌ای از آنها انتقاد می‌کند؛ یعنی ایران، عراق، کره شمالی و لیبی، همگی از امضاکنندگان ان. پی. تی. هستند. در حالی که اسرائیل سالهاست که رها شده است.»^{۶۸} البته وی از سیاست‌های اعلامی و اعمالی کشورهای مزبور به عنوان عامل اصلی رفتار دوگانه آمریکا نام می‌برد. مثلاً، در

مورد ایران می‌گوید: «وقتی شاه برنامه هسته‌ای ایران را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شروع کرد، آمریکا فرصت زیادی داشت تا نیروگاه بوشهر را تعطیل کند. اما شاه، متحد آمریکا و محکم‌ترین ستون دفاعی این کشور در خلیج فارس بود. از طرفی، اسرائیل را شناسایی کرده بود و به‌طور کلی سیاست‌هایش در جهت منافع آمریکا بود. در حالی که با وقوع انقلاب و سرنگونی رژیم شاه، آمریکا با رژیمی که مخالف وضع موجود بود و قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل را عامل عدم استقلال خود می‌دانست، مواجه شد.»^{۶۹}

۲۷

بنابراین، مشخص می‌گردد آمریکا به کشورهایی اجازه دستیابی به فن‌آوری هسته‌ای را می‌دهد که قصد و نیت دستیابی به فن‌آوری هسته‌ای به ویژه برای مقاصد نظامی دارند و برآنند که خود یا با استفاده از رقابت میان قدرت‌های هسته‌ای وقت و یا به هر نحو دیگری به هدف مزبور برسند و به همین دلیل از امضای کنوانسیون منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای خودداری نموده‌اند.^{۷۰} در حالی که به ایران، به رغم عضویت آن در پیمان ان. پی. تی و دیگر پیمان‌های مبارزه با گسترش انواع جنگ‌افزارهای شیمیایی، میکروبی و غیره چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. این سیاست به خوبی رفتار دوگانه غرب و ایالات متحده را نشان می‌دهد. دولت‌هایی که خواهان خاورمیانه عاری از جنگ‌افزارهای هسته‌ای هستند، اما در برابر اسرائیل، هند، پاکستان و ... عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. در واقع، مشکل اساسی در سیاست عدم تکثیر هسته‌ای غرب و آمریکا، برخورد دوگانه آنها می‌باشد، به طوری که از همان ابتدای عصر هسته‌ای دولت‌های غربی بیشتر نگران دستیابی دشمنانشان به انرژی هسته‌ای بودند تا دوستان و متحدانشان. به‌طور مثال، در دهه ۱۹۶۰ آمریکا به انگلیس و فرانسه کمک کرد تا قوای هسته‌ای مستقر کنند، در مقابل، به فکر اقدامات پیش‌دستانه در مقابل قوای هسته‌ای چین بود؛ و در حالی که تلاش کره جنوبی و تایوان در خصوص مسایل هسته‌ای را برنمی‌تابد، اقدامات کشورهای اسرائیل، هند و حتی پاکستان را در برنامه‌های هسته‌ای مورد حمایت قرار می‌دهد.

امروزه نیز فشار عمده‌ای که به ایران در خصوص نقض تعهدات ان. پی. تی. وارد می‌شود، به‌اندازه زبان و ضربه‌ای که عبدالقدیر خان، قهرمان ملی پاکستان، به رژیم عدم تکثیر هسته‌ای وارد نمود، زبان‌بار نبود. وی به همراه تعداد همکارانش یک بوتیک هسته‌ای با شعبه‌های مختلف

در دبی، کوالامپور، اسلام‌آباد و جاهای دیگر برپا کرده بود. آنچه مشخص است، اینکه این شبکه گسترده بدون اطلاع سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان و رهبران و فرماندهان ارشد نظامی این کشور نظیر مشرف نمی‌توانست وجود داشته باشد. این در حالی است که دولت بوش درخواستی جهت بازجویی مستقیم از عبدالقدیر خان نکرد؛ چرا که معتقد بود این درخواست مشرف (همکار بوش در جنگ علیه تروریسم) را در شرایط دشواری قرار می‌دهد.^{۷۱}

به هر تقدیر، برای غرب سه اولویت همیشگی درباره پرونده هسته‌ای ایران وجود دارد: الف. ممانعت از هسته‌ای شدن ایران به این منظور که مسابقه هسته‌ای در یکی از ناپایدارترین مناطق دنیا به‌وجود نیاید؛ ب. ایجاد وفاق درباره سیاست تحریم‌های شدید و موثر در میان جامعه بین‌المللی در برابر ایران؛ ج. جلوگیری از حمله شتابزده اسرائیل به تاسیسات هسته‌ای ایران؛ زیرا این اقدام منطقه را با بحران جدی مواجه خواهد نمود. آنچه تاکنون شاهد آن بوده‌ایم، این است که فقط گزینه سوم برای غرب توأم با موفقیت بوده است. از سویی، با انجام دو گزینه دیگر نیز غرب به موفقیت دست نیافته است.

پرهیز از اشتباه

بی‌تردید، آمریکا مقابله با توانایی هسته‌ای صلح‌آمیز ایران را در راستای حفظ ارزش‌های دنیای غرب و نیز منافع ملی آنها می‌داند. ری تکیه در این باره می‌گوید: «امروزه جمهوری اسلامی ایران قبل از چیز دیگر توجه‌اش را معطوف به مبارزه‌جویی هسته‌ای خود نموده است. این کشور با ادعای تقویت توان اقتصادی خود و نیز به‌دنبال نشست‌های بی‌نتیجه‌اش با دیگران [گروه ۵+۱]، برنامه اتمی خود را دنبال می‌کند. مشکل کنونی ایران صرفاً قانع کردن آن برای خارج نمودن بخشی از اورانیوم غنی شده از خاکش نمی‌باشد؛ و بلکه، انتخاب‌های ما [آمریکایی‌ها و غرب] به همان مقدار که از ارزش‌های ما صحبت می‌کند، از منافع ما هم حرف به میان می‌آورند. و آمریکا هیچ‌گاه خود را از مسیر همراهی با کسانی که برای آینده بهتر امیدوارند، دور نمی‌نماید.»^{۷۲} وی ادامه می‌دهد: «البته این حرف به معنای عدم مذاکره با ایران نیست، بلکه همانند رونالد ریگان، رییس جمهور سابق آمریکا، که با تداوم مذاکرات با شوروی توانست یک

قرارداد کنترل سلاح‌های راهبردی با رژیم شوروی امضا نماید؛ و هم‌زمان به اهداف دیگر امنیتی مانند حمایت از گروه‌های مخالف شوروی در سراسر اروپای شرقی و حمایت از لهستان ادامه دهد،^{۷۳} دولت فعلی آمریکا نیز می‌تواند با حمایت از گروه‌های مخالف داخلی ایران و همراه نمودن کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ با خود، فشار بیشتری را بر ایران وارد کند و سبب تسریع بی‌ثباتی و ناراضی‌های داخلی آن شود.

نکته دیگر آنکه، برخلاف دیدگاه عده‌ای که معتقدند ایران با حمایت از چندجانبه‌گرایی، ایجاد جهان چند قطبی، گسترش روابط اقتصادی و دیپلماتیک و مواردی از این دست می‌تواند به نفع خود بهره‌برداری نماید، نباید رقابت آمریکا و اروپا در مجموع کشورهای شمال را دشمنی آنها با یکدیگر تلقی نماییم. گرایش‌های رفتارگرایانه در شمال سبب شده است اختلاف‌ها تنها در حوزه ارزش‌های پسینی و رقابت باقی بماند؛ یعنی همان ارزش‌هایی که نمی‌تواند مبنایی برای سیاست باشد؛^{۷۴} مطلبی که به واقع از سخنان مسئول سابق روابط خارجی اتحادیه اروپا، کریس پاتن، می‌توان درک کرد. وی در گفتگو با رویترز در این باره می‌گوید: «ایران باید بداند که نمی‌تواند میان اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا شکاف ایجاد کند.» پاتن در ادامه می‌افزاید: «برای ما قابل قبول نیست که ایران اختیار تغییر جهت برنامه هسته‌ای به سوی هدف‌های نظامی را برای خود محفوظ نگاه دارد. آنچه ما می‌خواهیم، تعهد روشن و مستند ایران در قبال کاربردهای غیرنظامی انرژی هسته‌ای است.»^{۷۵}

روابط کشورهای شمال و آمریکا، اروپا و ژاپن بیشتر اقتصادی است و به صورت رقابتی در حوزه ارزش‌های پسینی جریان دارد. شمال، همچون یک مجموعه عمل می‌کند. اگر ایران حتی از دید اقتصادی بتواند موفقیت‌هایی در نزدیک شدن به اروپا در برابر آمریکا به‌دست آورد، این نزدیکی اقتصادی به معنای هم‌سویی سیاسی و امنیتی اروپا و ایران نخواهد بود. نکته‌ای که باید به آن توجه داشت، این است که مخالفت برخی قدرت‌های بزرگ با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را نباید تلاش آنها برای دگرگون کردن نظام جهانی به چند قطبی دانست. هر چند نظام تک‌قطبی می‌تواند زمینه را برای یک‌جانبه‌گرایی فراهم آورد، اما میان نظام تک‌قطبی و یک‌جانبه‌گرایی و نظام چندقطبی و چندجانبه‌گرایی باید تفاوت قائل شد.^{۷۶} قطبی بودن نظام بین‌الملل مفهومی است که با سطح

سیستمی و توزیع قدرت در نظام بین‌الملل پیوند دارد، ولی یک‌جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی سیاست‌هایی است که دولت‌ها در درون نظام بین‌المللی برمی‌گزینند. از این رو، ممکن است نظام بین‌الملل تک‌قطبی باشد، اما قدرت‌های بزرگ در سیاست خارجی خود چندجانبه‌گرایی را برگزینند.^{۷۷} به هر حال، حتی در نظام چندقطبی [که بعد از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، مد نظر اتحادیه اروپا، چین، روسیه، فرانسه، آلمان و ... می‌باشد] مبتنی بر نظم کنسرتی، قطب‌های قدرت بین‌المللی به آسانی اجازه شکل‌گیری یک هژمون منطقه‌ای را نمی‌دهند؛ چون در این سیستم نظم بین‌المللی به آسانی همکاری و مشارکت قدرت‌های بزرگ است که از توانایی و قدرت نسبتاً برابری برخوردار هستند. علاوه بر این، نظم کنسرتی، محافظه‌کار است؛ یعنی کلیه قدرت‌های بزرگ از نظم موجود رضایت داشته و آن را تامین‌کننده منافع خود می‌دانند. در نتیجه، طبیعی است که با ظهور قدرت‌های دیگری که درصدد تغییر الگوی توزیع قدرت و قواعد بازی ناشی از آن باشد، مقابله می‌نمایند.^{۷۸}

یکی از مصادیق این کشورهای تجدیدنظرطلب، هژمون‌های منطقه‌ای هستند که نظم مستقر بین‌المللی را به چالش می‌طلبند. تردیدی نیست که از منظر کلیه قدرت‌های بزرگ، ایران نمونه بارزی از این نوع هژمون منطقه‌ای محسوب می‌شود که باید مهار و کنترل شود. اجماع و اتفاق نظر قدرت‌های بزرگی مانند روسیه، چین و اتحادیه اروپا به عنوان نامزدهای قطب‌های قدرت در یک نظام چندقطبی نسبت به فعالیت‌های هسته‌ای ایران نمایانگر پیروی آنان از این اصل رفتاری است؛^{۷۹} به گونه‌ای که محدودیت‌های فشارهای بین‌المللی برای پذیرش و امضای پروتکل الحاقی از خرداد ماه ۱۳۸۲ و سپس تعلیق داوطلبانه غنی‌سازی اورانیوم از سوی جمهوری اسلامی و در نهایت ارسال پرونده به شورای امنیت و صدور قطعنامه‌های متعدد، به شدت افزایش یافته است. زیرا در ساختار قدرت بین‌المللی تنها توان هسته‌ای کشورهای دوست قابل تحمل است. کشورهایی که دوست قدرت‌های بزرگ نیستند و رفتار آنها قابل پیش‌بینی نیست، نباید به برتری راهبردی مجهز باشند. چنان‌که دکتر چگینی‌زاده می‌گوید: «مدیریت استراتژی آمریکا و اتحادیه اروپا و به طور کلی غرب در برابر پرونده هسته‌ای ایران عبارت است از: توقف، محدودسازی و نابودسازی فعالیت‌های هسته‌ای این کشور؛ زیرا آنها، ایران را کشوری شیطنی، غیرمعمول و

غیرقابل پیش‌بینی و حامی و کانون تروریسم بین‌المللی می‌دانند.^{۸۰} از این رو، تلاش آنها بر این است که از دستیابی ایران به هرگونه فن‌آوری هسته‌ای جلوگیری نمایند.

نتیجه‌گیری

در واقع، آنچه امروز در ماجرای پرونده هسته‌ای ایران جریان دارد، نقطه جوش و تلاقی ابزار و اهداف ایران و غرب است؛ که در این مقطع در سیمای برنامه هسته‌ای تجلی یافته است و در آینده می‌تواند وجه غالب آن چیز دیگری باشد. بنابراین، خوش‌خیالی است که تفاهم، توافق یا مصالحه احتمالی بر سر این پرونده را پایان مناقشه بدانیم؛ زیرا مادام که ایران دارای ابزارهای موثری همچون موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، منابع عظیم فسیلی، جمعیت زیاد، وسعت جغرافیایی مناسب، پیشینه تاریخی و هدف بلندپروازانه (مبتنی بر قدرت برتر علمی، صنعتی، اقتصادی و سیاسی شدن در منطقه، مطابق با سند چشم‌انداز ۲۰ ساله) و غیره است، و ابزار غرب - با هدف تغییر رفتار ایران - بر تهدید، فشار، تحریم و زور استوار بوده و در واقع، در پی جلوگیری از برتری و هژمونی ایران در منطقه و مقابله با نظام سیاسی این کشور است، رقابت خصمانه، وجه غالب و ضروری رابطه غرب با ایران خواهد بود.

لذا، به نظر می‌رسد مشکل غرب به رهبری آمریکا بیشتر با نظام سیاسی ایران و رویکردهای آن است؛ به ویژه آنکه، آمریکا بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دیگر نمی‌خواهد قدرت منطقه‌ای یا جهانی و مبتنی بر ایدئولوژی، در سیاست جهانی اثرگذار باشد. چشم‌پوشی آمریکا و هم‌پیمانش از برنامه هسته‌ای کشورهای هم‌چون اسرائیل و هند، نشان می‌دهد که برنامه هسته‌ای ایران دست‌آویزی است برای برخورد آن کشورها با سیاست‌های ایران، که ناسازگار با منافع غرب انگاشته می‌شود.

صدور شش قطعه‌نامه از ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶ تا ۹ ژوئن ۲۰۱۰، (با شماره‌های ۱۶۶۹، ۱۷۷۳، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳، ۱۸۸۷، ۱۹۲۹) از سوی شورای امنیت، کشور ایران را دچار فشار گسترده‌ای نموده است. همراهی آژانس انرژی اتمی، اتحادیه اروپا و حتی روسیه و چین با این قطعه‌نامه‌ها، با هدف ایجاد فشار، تحدید، به حاشیه بردن، مسموم‌سازی شرایط محیطی - زمانی و جنگ روانی و

در نهایت مقابله با توان فنی بومی ایران، صورت می‌گیرد؛ که به نوعی موفقیت آمریکا را در پیوند زدن برنامه هسته‌ای ایران با موضوع امنیت بین‌المللی و همراه نمودن دیگر بازیگران در عرصه جهانی با خود، برای ملزم نمودن ایران جهت دست کشیدن از این برنامه، و نیز باز گذاشتن راه فشار بر این کشور درباره دیگر توانایی‌های داخلی‌اش (مانند توان موشکی و متعارف ایران)، و سایر چالش‌ها و حوزه‌های اختلاف، می‌رساند.

با روی کار آمدن دولت نهم، دستگاه دیپلماسی ایران دیگر نه چهره منفعل، امتیازدهنده و ترسو، بلکه حالت تهاجمی و طلب‌کارانه به خود گرفته است؛ سیاستی همانند غرب. یعنی در برابر تهدید و فشار آنها نه تنها نمی‌هراسد، بلکه با بیان توانایی‌های نظامی - دفاعی و ظرفیت عبور از فشارهای اقتصادی و تحریم‌ها و وفاداری مردم به نظام، و پاسخ‌گویی به تمام سوالات و تردیدهای مطرح شده از سوی آژانس انرژی اتمی (به طوری که در سال ۱۳۸۷ محمد البرادعی، رییس سابق این نهاد، عدم انحراف برنامه هسته‌ای ایران را بار دیگر تایید نمود)، در برابر غرب ایستادگی تهاجمی را برگزیده و پی‌گیر حقوق قانونی خود می‌باشد و هر زمان بحث مذاکره سازنده و احترام‌آمیز به حقوق ایران به میان می‌آید از آن استقبال کرده و البته سعی نموده است بازیگران جدیدی را به این جریان وارد نماید (مانند ترکیه و برزیل)؛ و دیگر اینکه، ابتکار عمل در مذاکرات (از طریق ارایه بسته‌های پیشنهادی به گروه ۱+۵، تعامل گسترده و هدف‌دار با آژانس و اعضای آن و تاکید بر انجام مذاکرات بدون پیش شرط، سوق دادن غربی‌ها به لزوم توجه به خواسته‌های ایران، استفاده از دیپلماسی رسانه‌ای و نامه‌نگاری به مقامات مسئول و ...) را به دست بگیرد.

همان‌طور که در متن به صراحت آمد، آمریکا و غرب از راه توافق، همکاری، هماهنگی راهبردی، اجماع‌سازی، استفاده از دیپلماسی تهاجمی و هدفمند، اهتمام در افزایش هزینه ایران در دنبال نمودن برنامه هسته‌ای خود، و سعی در بسیج کشورهای وابسته منطقه‌ای برای جبهه‌گیری علیه ایران و درک مشترک از برنامه هسته‌ای ایران و ...، تلاش در محدود نمودن و جلوگیری از قدرت‌یابی این کشور را دارند. بنابراین، شایسته است از یک طرف، با شناخت واقعی از شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای و ارتقای توانایی‌های روانی و مادی داخلی راه پیش گرفته را ادامه دهد، و از طرف دیگر، با تبیین صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای کشور برای افکار عمومی جهانی و

سایر کشورها، به رد ادعاهای واهی غربی‌ها و اثبات حقانیت و شفافیت برنامه هسته‌ای خود بکوشد. برای این منظور نیز استفاده از دیپلماسی به عنوان ابزاری برای کاهش تهدیدها و محدودیت‌ها و ایجاد اعتماد بین طرف‌های مذاکره‌کننده، و مهم‌تر از آن، اعتمادسازی در میان مردم و نخبگان داخلی نسبت به برنامه‌ها و تدارکات دولت در پی‌گیری اهداف ملی، حمایت گسترده رسانه‌ای از اهداف و کارهای دولت (مبتنی بر نقد سازنده) و برقرای ارتباط جامع و کاربردی بین نهادهای علمی - پژوهشی و دستگاه‌های اجرایی، می‌تواند راهگشا باشد.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. سید اسد الله اطهری، «۱۱ سپتامبر در نظرخواهی از دانشوران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، ص ۸۷۰.
۲. محمد حیدری، «دگرگونی‌های ژئوپلیتیک دهه ۱۹۹۰ و جغرافیای نوین امنیتی ایران»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال یازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۳، ص ۶۴.
3. John Mershymehr, "Back to the Future in the Perils of Anarchy," Edited by Michael E. Brown, Seen M. Lynn-Jones and Steven Miller, Cambridge, the MTT Press, 1995, p. 82.
۴. حمیرا مشیرزاده، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۴، صص ۱۳۳-۱۳۰.
۵. روح الله کامل، «مقدمه‌ای بر رئالیسم تهاجمی»، *گزارش‌های تحلیلی نظامی - راهبردی*، سال ۴، شماره ۳۸، شهریور ۱۳۸۲، صص ۸-۷.
۶. جان بیلس و استیو اسمیت، *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (موضوعات بین‌المللی، جهانی شدن در عصر آینده)*، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: ابرار معاصر، جلد اول ۱۳۸۳، ص ۴۴۵.
۷. حسین سلیمی، «دولت مجازی یا واقع‌گرایی تهاجمی: بررسی مقایسه‌ای نظریه ریچارد روز کراس و جان مرشایمر»، *مجله پژوهشی حقوق و سیاست*، سال ۷، شماره ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، ص ۲۵.
۸. همان.
9. Michel Howard, "Studies in War and Peace," London: Temple Smith, 1970, p. 110.
10. Hdley Bull, "The Anarchical Society," London: Macmilian, 1977, p. 189.
۱۱. ابومحمد عسگر خانی، *رژیم‌های بین‌المللی*، تهران: انتشارات ابرار معاصر، سال ۱۳۸۳، صص ۴۵-۴۲.
12. John Mershymehr, "Liberal Talk, Realist Thinking," Chicago Magazine, February, 2002, p. 20.
۱۳. حسین دهشیار، «۱۱ سپتامبر، استراتژی بزرگ آمریکا»، *گزیده تحولات جهان*، تهران: انتشارات ابرار معاصر، ۱۳۸۱، ص ۶۳.
۱۴. قدیر نصری، «حادثه ۱۱ سپتامبر: نظریات و تفاسیر»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۵، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، ص ۶۸۳.
۱۵. حسین دهشیار، «آمریکا از استراتژی تدافعی به استراتژی تهاجمی»، *فصلنامه سیاسی - اجتماعی ریافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۸، زمستان ۱۳۸۵، ص ۵۱.
۱۶. همان.
۱۷. غلامعلی چگینی زاده، «امنیت بین‌الملل و بحران عراق»، *مجموعه مقالات همایش عراق: بیم‌ها و امیدها*، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، اردیبهشت ۱۳۸۲، صص ۵۶-۵۰.

18. Barry Buzan "The United States and Great Powers: World Politics in the Twenty First Century," Cambridge: Polity Press, 2004, p. 157.

۱۹. حمید هادیان، «سیاست‌گذاری خارجی و دفاعی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، *دانشنامه حقوق سیاست*، سال اول، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۴، ص ۷۲.

۲۰. همان، ص ۶۴-۶۳.

۲۱. بهادر امینیان، «پی افکندن نظام نوین جهانی: تبیین رفتار آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۱۶، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۱، ص ۸۴۹.

۲۲. دیانوش سن شناس، «سیاست خارجی آمریکا از کلینتون تا بوش»، *مجله پژوهش حقوق و سیاست*، سال ۷، شماره ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۴۸.

۲۳. ابراهیم متقی، «هژمونی شکننده: ناکارآمدی نهادهای بین‌المللی در حال گذار در جهان پس از جنگ سرد»، *همشهری دیپلماتیک*، سال اول، شهریور ۱۳۸۵، شماره ۶ ص ۱۶-۱۴.

۲۴. جیمز دوئرتی و رابرت فالتز گراف، *نظریات تعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: نشر قومس، چاپ سوم، ۱۳۸۳، ص ۱۶۲.

۲۵. حسین سلیمی، پیشین، ص ۴۰-۳۹.

۲۶. کاظم غریب آبادی، «انرژی هسته‌ای: نیاز امروز، ضرورت فردا»، *بررسی‌های اقتصاد انرژی*، سال سوم، شماره ۹، تابستان ۱۳۸۶، ص ۴۹.

۲۷. رضا نظراآهاری، نگاهی به یک موافقت‌نامه هسته‌ای بین ایران و آمریکا، تهران: آرشیو وزارت امور خارجه، اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ۳.

28. Dafna Linzer, "Past Arguments do Square with Current Iran Policy," *Washington Post*, 26 March 2005.

۲۹. محمدرضا گلشن پژوه، «بررسی علل اهمیت یافتن مسایل هسته‌ای ایران در سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری جرج بوش»، *پرونده هسته‌ای ایران (۲): روندها و نظرها، ابرار معاصر تهران*، ۱۳۸۴، ص ۱۰۰-۹۹.

۳۰. محمدعلی بصیری و مصطفی قاسمی، «مواضع اتحادیه اروپا و آمریکا در پرونده هسته‌ای ایران»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال ۲۰، شماره ۹ و ۱۰، خرداد و تیر ۱۳۸۵، ص ۱۰۶.

31. Anthony H. Cordesman, "Irans Search for Weapons of Mass Distruction," 7 August, 2-3, pp. 48-49, accessed in 10 June 2004, available at: <<http://www.cris.org/burke/irans search.wmd.Pdf>>

۳۲. محمد علی بصیری و مصطفی قاسمی، پیشین، ص ۱۰۸.

۳۳. جلال برزگر، «انرژی هسته‌ای مناقشه‌ای برای تمام فصول»، *نشریه ایران*، ۱۳۸۲/۳/۲۲، ص ۹.
۳۴. سید رسول موسوی، «حق ملی و جامعه بین‌المللی»، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۲۳، شنبه ۱۱ مهر ۱۳۸۳، ص ۵.
۳۵. محمد علی بصیری و مصطفی قاسمی، پیشین، ص ۱۰۹.
۳۶. اسدالله خلیلی، «سیاست آمریکا در قبال پرونده هسته‌ای ایران»، *فصلنامه مطالعات سیاسی روز*، سال سوم، شماره ۱۲، سال ۱۳۸۳، ص ۸۳.
۳۷. حمید مولانا، «ایران و فناوری هسته‌ای»، *روزنامه کیهان*، ۱۳۸۳/۷/۳.
۳۸. سید جلال دهقانی فیروزآبادی، «گفتگوهای هسته‌ای ایران و اروپا (از آغاز تا نشست بروکسل)»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال ۱۹، شماره ۷ و ۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۴، ص ۵۳.
۳۹. محمدرضا گلشن پژوه، «اجلاس اوپان: تشدید فشارها بر ایران»، *پرونده هسته‌ای ایران (۱۲)*، *روندها و نظرها*، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳، صص ۱۲۷-۱۲۶.
۴۰. حسین پوراحمدی، «دیپلماسی هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران»، حسین پوراحمدی، *دیپلماسی نوین: جستارهایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی چاپ اول، تابستان ۱۳۸۸، ص ۲۹۹.
۴۱. محمود یزدان فام، «تحریم‌های بین‌المللی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال نهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۵، ص ۷۹۹.
۴۲. سید جلال دهقانی فیروزآبادی، «شورای همکاری خلیج فارس و پرونده هسته‌ای ایران: ضرورت تعامل»، *همشهری دیپلماتیک*، سال اول، شماره چهارم، تیر ۱۳۸۵، ص ۱۴.
۴۳. حمید بعیدی نژاد، «سیاست هسته‌ای آقای خاتمی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال نوزدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴، ص ۱۹۶.
۴۴. حسین پور احمدی، پیشین، صص ۳۰۶-۲۹۷.
۴۵. همان، ص ۳۱۳.
۴۶. سرگه بارسقیان، «سال قطعنامه‌ها»، *ویژنامه نوری/اعتماد ملی*، بهار ۱۳۸۵، ص ۳۸.
۴۷. سیامک باقری، «برنامه هسته‌ای: نماد مقاومت ایران»، *ماهنامه سراج بسیجی*، سال هفتم، شماره ۸۵، مهر ۱۳۸۹، ص ۴۳.
۴۸. حسین دهشیار، *سیاست خارجی آمریکا واقع‌گرایی لیبرال*، تهران: خط سوم، چاپ اول ۱۳۸۸، ص ۹۴.
49. Anthony Cordesman, "The U.S. and Iran Option for Cooperation," 2009, available at: <[http://: www. Csis.org](http://www.Csis.org) Middle East Studies Program 10 May P: 66.
۵۰. ابراهیم متقی، «سیاست خارجی ایران در روابط با قدرت‌های بزرگ»، حسین پوراحمدی، *دیپلماسی نوین: جستارهایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی چاپ اول، تابستان ۱۳۸۸، صص ۱۲۴-۱۲۵.

- ۵۱ هنری کیسنجر، «دیپلماسی برنامه هسته‌ای ایران»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۵۹، ۱۵ مرداد ۱۳۸۴، ص ۱۰.
- ۵۲ گابریل گاریبالدی، «دو کشور و دو معیار: برزیل، ایران و دکترین بوش»، ترجمه محمد زمانی، همشهری دیپلماتیک، شماره ۵۹، ۱۵ مرداد ۱۳۸۴، ص ۱۳.
- ۵۳ دیوید آبرایت، «حق آشکار یا معامله غربی»، ترجمه جواد حمیدی، همشهری دیپلماتیک، شماره ۵۹، ۱۵ مرداد ۱۳۸۴، ص ۸.
- ۵۴ پیتر رودلف، «سیاست آمریکا در قبال ایران: وضعیت، گزینه‌ها و سناریوها»، ترجمه بهزاد احمدی لغورکی، بولتن ویژه راه حل‌های واقعی برای حل بحران هسته‌ای ایران، تهران: ابرار معاصر، تیر ماه ۱۳۸۴، صص ۳۱-۱۱.
- ۵۵ بی‌نام، پشت صحنه یک رابطه جنجال‌آفرین، بولتن، تهران: موسسه ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۱۹.
- ۵۶ مایکل کریگ، «راه حل‌های واقعی برای حل بحران هسته‌ای ایران»، ترجمه بهزاد احمدی لغورکی، کتاب پرونده هسته‌ای ایران (۲) روندها و نظرها، تهران: ابرار معاصر، چاپ اول، مهر ۱۳۸۶، ص ۲۶۳.
- ۵۷ جرج پروکیچ، «برخورد با چالش هسته‌ای ایران»، ترجمه محمدحسین حافظیان، فصلنامه راهبرد، پاییز ۱۳۸۲، شماره ۲۹، ص ۳۸۴.
۵۸. همان.
۵۹. همان.
- ۶۰ سید جلال دهقانی فیروزآبادی، «شورای همکاری خلیج فارس و پرونده هسته‌ای ایران؛ ضرورت تعامل»، همشهری دیپلماتیک، سال اول، شماره چهارم، تیر ۱۳۸۵، ص ۱۴.
- ۶۱ علی اکبر هاشمی رفسنجانی، «مصاحبه رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام با فصلنامه مطالعات خاور میانه»، فصلنامه مطالعات خاور میانه، سال ۸، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۰، صص ۲۹-۲۸.
- ۶۲ داود باوند، «نگرشی گذرا به دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال یکم، شماره ۲، پاییز ۱۳۸۳، ص ۷۶.
- ۶۳ حسین پورا احمدی، پیشین، ص ۳۱۸.
- ۶۴ کاظم غریب‌آبادی، پیشین، ص ۵۷.
- ۶۵ روزنامه جوان، یکشنبه، ۱۴ آذر ۱۳۸۹، شماره ۳۲۸۵، ص ۱۹.
- ۶۶ همان.

67. Stephen Zunes, "The U.S. and Iran: Democracy, Terrorism and Nuclear Weapons," *Foreign Policy in Focus*, Washington D.C.: International Relation Center, July 26, 2005, available at: <[http://: www. FPiF. org/FPiFtxt/173](http://www.FPiF.org/FPiFtxt/173).

۶۸ جفری کمپ، «پیشنهادی برای شرایط دشوار»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۶۸، ۱۶/۷/۱۳۸۴، ص ۱۴.

69. Geoffrey Kemp, "U.S. and Iran, the Nuclear Dilemma: Next Steps," *the National Interest*, Washington D. C: the Nixoncenter, 2004.

۷۰. داود باوند، پیشین.

۷۱. جفری کمپ، پیشین.

72. Ray Takeyh, "The Struggle for a New Iran," December 28, 2010, available at: <<http://www.cfr.org/Publication/23698/.htm>

73. Ibid.

۷۴. سید حسین سیف‌زاده، *اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)*، تهران: نشر میزان، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۱، ص ۴۷.

75. http://www.en.wikipedia.org/wiki/European_Union

۷۶. سید مهدی حسینی اسفیدواجانی، «سیاست خارجی ایران و نظام بین‌الملل کنونی (بخش دوم)»، *ماهنامه اطلاعات*

سیاسی و اقتصادی، سال بیستم، شماره‌های ۹ و ۱۰، خرداد و تیر ۱۳۸۵، ص ۸۶.

۷۷. همان.

۷۸. سید جلال دهقانی فیروزآبادی، «موانع ساختاری برتری منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران»، *دانشنامه حقوق و سیاست*،

سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۴، ص ص ۵۷ - ۵۸.

۷۹. همان.

۸۰. غلامعلی چگینی‌زاده، سخنرانی در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت خارجه، «همایش فناوری هسته‌ای ایران،

نماد اراده ملی»، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۵۹، ۱۵ مرداد ۱۳۸۴، ص ص ۱۵ - ۱۶.